

عقیده نجات بخش: پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت

مهدی ارواحنا فداه

نویسنده: لطف الله صافی گلپایگانی،

الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون [1]:

ای رسول ما آیا ندیدی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه آن به آسمان کشیده شده است و به اذن خدا همه وقت میوه های خوبی می دهد. خدا این چنین مثالهای واضح و روشن برای یادآوری مردم می زند.

بدون تردید عقیده به ظهور مهدی علیه السلام یک عقیده کاملاً اسلامی است که ریشه های ثابت آن در کتاب و سنت بطور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچگونه شک و تردیدی نیست.

آیاتی از قرآن مجید و حجم هنگفتی از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده اند که حتی انکار آن مانند انکار اصل رسالت و نبوت در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.

اگر ما از این قرن خودمان که قرن چهارده هجری است، تا عصر مقدس رسالت را بررسی کنیم، می بینیم که اصل ظهور مهدی علیه السلام در تمام این چهارده قرن، در بین صحابه و تابعین و علماء و محدثین و ادباء و شعراء و خلفاء، همواره یک موضوع ثابت و غیر قابل انکار بوده است و شخصیتهای سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده اند.

اگر چه از کتابهایی مثل کتاب منتخب الاثر کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنت معلوم می شود. هم اکنون کتابی جامع تر که از حیث مصادر و مآخذ و مدارک، و مطالب علمی و تحقیقی، شاید دو چندان یا بیشتر نسبت به کتاب مذکور شود، در دست تألیف است که حیات امام علیه السلام و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می سازد، اما با قطع نظر از تتبعات گسترده می توان گفت که برای مردمی که کم و بیش، اهل اطلاع و تحقیق و مراجعه به کتابهای اسلامی در رشته های حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام و مذهب می باشند، دو نقطه حساس در این مسأله واضح و مسلم است:

نخست اینکه: مسأله ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک مسأله اسلامی خالص است که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و از آن حضرت فرا گرفتند و مانند هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.

و دیگر اینکه: تعیین او در فرزند منحصر بفرد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز عقیده ای است که از اهل بیت رسالت، قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام یعنی قبل از سال 255 هجری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش گرفته شده است، و اهل بیت: هم اخبار خود را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته اند. علاوه بر احادیثی که از طرق اهل سنت نیز در این باب رسیده است. [2]

و احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، بطور قطع، غیر عقلائی و مردود است.

زیرا کتابهایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده اند که احتمال این که کلمه ای جعل نمایند، در حق آنها داده نمی شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.

این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده، و یا از واسطه های صد در صد مورد اعتماد، از مشایخ روات معاصر ائمه: و عصر تابعین و صحابه، روایت نموده اند.

هر کس به این احادیث رجوع کند برای او جای شک و شبهه ای باقی نمی ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، عقیده پیامبر گرامی اسلام، علی علیه السلام، فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و امام حسن و امام حسین تا امام هادی: بوده است.

پاره ای از افراد می گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه ای نداریم، اما می توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوئیم بسیار خوب ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت موضوع مهدی مطرح است و جای شک نیست که این احادیث بطور تواتر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سایر ائمه: صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی شود، ما می خواهیم پرسیم که، این عقیده اسلامی به ظهور مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

می خواهیم بدانیم از این عقیده که سنی و شیعه به آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن رو برو هستیم یا رو برو خواهیم شد، چه بهره ای می توانیم بگیریم؟

عقیده به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزا، عقیده به نبوت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی ما و کار و کوشش ما را معین می نماید، اما این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر، و دروغ و فریب، و این دستگاه های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را مثبت یا منفی ایفا می کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهز می سازد؟

ما نمی توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیّت، با شتاب به سوی ترقی پیش می رود، فقط از چنین عقیده ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر مسؤولیت و تعهدی را درک ننمائیم؛ که این برداشت با روال عمومی اصول مسلم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آئین علم و ترقی است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید.

ما می دانیم و تفسیر سوء نمی کنیم، و نمی گوئیم عقیده به ظهور مصلح آخر الزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه گیری، انزوا و بی مسؤولیتی را شعار مؤمنین قرار می دهد؛ نه ما چنین نمی گوئیم، اما می گوئیم: با اینکه احکام اسلام در هیچ عصر و زمان تعطیل نمی شود و کسانی که موضوع آن باشند، از آن معاف نخواهند بود، از این عقیده از جنبه کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟

این سؤالی است که می شود و اگر بسیاری از افراد، آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی عجل الله فرجه را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط، بررسی می کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد، در زندگی و مواقف حساس آن و در مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه، چه نقش بزرگ و سازنده ای را ایفا می نماید.

تا روشن شود که این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است، یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم، فرزند حضرت امام حسن عسکری عجل الله فرجه است؛ و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوت می باشد که لازمه آن ایمان به هر چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است در طرز فکر و اندیشه ما، و در چگونگی برداشت ما از مطالب و مسائل حیاتی و در روابط اجتماعی و سلیقه و روش اخلاقی و سیاسی ما نیز مؤثر است.

ولا حولاً ولا قوة الا بالله العلی العظیم

پاورقی

[1] سوره ابراهیم، آیه 25.

[2] در قسمت اول طریق شیعه در روایات بحث مهدویت مراجعه شود به کتابهایی چون کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی - علیهم الرحمه - و در قسمت دوم طریق اهل سنت در بحث مهدویت علاوه بر صدها مقاله و عبارت و به ویژه کتابهایی که اهل سنت در این موضوع نگاشته اند، در اینجا سخن سه نفر از برجسته ترین علمای آنها را می آوریم که چون هم عصر ما هستند، در خصوص این موضوع - به ملاحظاتی - ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:

الف - احمد شاکر که از علماء و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می شد، در کتاب مقالید الكنوز صحّت احادیث راجع به حضرت مهدی علیه السلام را تصدیق نموده، و آن را عقیده ای اسلامی شمرده است که باید هر مسلمان بدان معتقد باشد.

ب - شیخ منصور علی ناصف، که از علمای ازهر و مدرس دانشگاه زینبی است در کتاب غایة المأمول می گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده اند و بزرگان محدثین آن را نقل نموده اند علمای گذشته و حال، بر این عقیده اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می کند، می گوید: این توضیح، برای کسی که اندکی انصاف در نزد او باشد یعنی هر کس ذره ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد در صحت این احادیث، و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تردید نمی کند.

ج - ابو الاعلی مودودی، که از مشهورترین علمای اهل سنت است، در کتاب البیانات احادیث مهدی علیه السلام را بررسی کرده و می گوید: این احادیث، یک حقیقت اساسی را که قدر مشترک تمام احادیث این موضوع است متضمن می باشند، و آن این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر داده که پیشوائی ظاهر می گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد، و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با چگونگی های ذهنی و

فکری

افکار و آراء و عقائد، در تعیین جهت سیر انسان و مشخص کردن هدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می کند و هر چه عقاید و آراء صحیح تر و با واقعیات موافق تر و از خرافات منزّه تر باشد هدف و مقصد شخص، انسانی تر و اعمال و حرکاتش پاک تر و ارزنده تر خواهد بود.

اسلام که بزرگترین انقلابات تاریخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و اندیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهذیب افکار و پرورش اندیشه ها آغاز نمود، تا به هدایت و تهذیب اعمال رسید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیت عامل را میزان قرار داد، و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبارزه با بت پرستی، مبارزه با بشر پرستی، مبارزه با عادات نکوهیده، اعلان اینکه معبودی جز خدا نیست لا اله الا الله، اعلان برابری مردم، همه و همه از مسأله انقلاب فکری سر چشمه می گیرد و منبع آنها دریافتهای فکری صحیح است.

اسلام به مردم فهماند که شما آزادید، نباید استعباد شوید، نباید به بردگی غیر در آئید حتی لازم است که ذهن عامه مردم را نسبت به این روشن سازیم و بارهای افکار وحشت زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسلام، کنار زدن و از بین بردن شرک و عقاید مشرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش بتها را از افق اذهان مردم بر طرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد.

عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان بینی و ظهور ارزشهای واقعی انسان، تأثیری بی نظیر داشته است.

عقیده توحید، درجه نیت انسان را تا آنجا بالا می برد، و بینش و هدف بشر که گاه پست تر از مقصد یک حیوان و یک درنده وحشی می گردد را به حدی می رساند که جز به رضای خدا به چیز دیگری قانع نمی گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی شود و به غیر او دل نمی بندد.

عقیده به رسالت و نبوت نیز شخص را متعهد می نماید که برنامه ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقط وجود مقدس پیامبر را واسطه بین خدا و خلق بداند و تسلیم رسالت او باشد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضرت آورده است الهام بگیرد و قوانین و برنامه های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا ﷺ باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حق و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته ترین و صالح ترین افراد بشر می سازد و او را از نظامات مستبد و استعبادگر و حکومتهایی که بر این اساس تأسیس شده اند، متنفر می نماید.

درک ابعاد مختلف امامت که یک بُعد آن، ولایت بر امور خلق و زمامداری از جانب خدا است، مردم را از دیکتاتور پروری و خضوع در برابر مستبدان و

قدرتمندان باز می دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح های پائین تر نیز، پیروی از اصلح و اعدل ناس را ایجاب می نماید و در اذهان، زمامداری بی تشریفات و ساده و بی فاصله از دیگران را محبوبیت می دهد. و حکومت متکبرانه و با تشریفات و چاپلوس و مداح پرور را مبعوض می کند. و آن را تحمیل و ننگ و عیب و عار و رسوائی جلوه می دهد و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن و ستایش نمودن آن را، گناه معرفی می نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قیام انقلابی و حکومت جهانی و عدالت گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان اندیش می سازد، که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام مناطق گیتی را بخواهد و عالم را مملکت خدا بداند؛ که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض يرثها عبادي الصالحون [1]: ما

بعد از تورات، در زبور داود نوشتیم، که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.

از اخبار استفاده می شود که در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه ها کامل می گردد این نه فقط در عصر ظهور است، بلکه در عصر غیبت نیز چنین است که مؤمنان واقعی، روشنگرانه حقایق را درک می نمایند و عالم و مسائل جهانی را با نگرش دوربین مطالعه می کنند.

انقلاب فکری یک مسأله مهمی است که با ظهور امام انجام می گیرد. این انقلاب فکری در آن زمانی انجام می گیرد که مکتبهای مختلف، افکار انسانی را تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دلهای خواص و آنانکه از بوته آزمایش الهی، سرفراز بیرون آمده اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که

مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش، گریزان، و از همه مکتب‌ها، مأیوس و سرزده شده، و آنها را وافی و کافی به نظمی که بشر بدان نیازمند است. نمی بینند، در چنین موقعیتی ناگهان بانگ ظهور آن حضرت بازگشت به اسلام را اعلان می کند، و قلوب و اذهان و افکار، به جانب آن صدای نجات بخش متوجه می گردد، و انقلاب آغاز شده و کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می شود، و مورد استقبال مردم زمین و قاره های مختلف قرار می گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دلهای مردمان و به ویژه گروه‌ها و ملت‌های استضعاف شده را فتح می نماید.

وما ذلک علی الله بعزیز

پاورقی

[1] سوره انبیا، آیه 105.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با وحدت جامعه و حکومت

جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحول و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می شود؛ روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است. کوشش حکومتها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه های ویران کننده تر و خطرناک تر، هر روزه بیشتر می شود، و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هر روز ناراحت تر می نماید. هم اکنون طبق یک آمار، در هر دقیقه در دنیا هزار میلیون دلار که در هر ساعت معادل شصت هزار میلیون دلار می شود، مخارج تسلیحاتی حکومتهای جهان است.^[1]

اگر اغراض شخصی، گروه بندی ها و منطقه سازی ها و سیاستهای خاص و اعمال نفوذ متنفذین بزرگ، که بشر را به اختلاف و تعصبات ناروا وا داشته اند، و حرص و جاه و استثمار طلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می شد؛ اکثریت مردم، این گروه بندی های منطقه ای و این هزینه های سرسام آور جنگی را محکوم می کردند و خواهان آزادی از این ملیت ها و وطنها می شدند، و به سوی برادری و برابری گام بر می داشتند و عضو یک خانواده و تابع یک جامعه می شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا، با هم متحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می داند. کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست اعلام داشتند که دنیا قبل از سال 2000 میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است مگر

آنکه کلیه کشورهای جهان، از حاکمیت ملی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند. اما تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان پذیر به نظر نمی رسد.

این مسأله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست عنوان شده و مجله ماهانه هاروارد در شماره ماه نوامبر خود، گزارش آن را نقل کرده است.^[2]

بنا بر این از هر نظر که روی جامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنانکه گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به اجتماع منطقه ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است.

یک روز یک خانواده، تحت ریاست یک فرد بود جلوتر که آمد یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شده و امروز صدها میلیون نفر در تحت یک حکومت و یک قانون اداره می شوند. فاصله های فرهنگی متعدد به تدریج از بین می روند و دنیا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می کند.

بطور یقین، هر کس سعادت یک ملت را فقط بخواهد و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و بردگی و عقب ماندگی جامعه های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی تفاوت خواهد بود.

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می برد، و اصولاً پیاده کردن تعلیم اسلام در جامعه های بزرگ تر، هدفهای این دین را عملی تر می سازد.

اسلام قبل از آنکه دین جامعه های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، دین جامعه های کوچک است و جامعه های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می دهد. و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه های گوناگون به وجود آمده است، در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت هائی که از اسم این جامعه ها و رسمشان به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می باشند ادغام گردد؛ تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزله از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد سبحان من لا یعتدی علی اهل مملکت.

یکی از دانشمندان محقق می گوید:

فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیائی، هدیه ای است که اسلام آن را به مدنیّت بشر اهدا کرده است. این وحدت جهانی، یگانه عامل نابود گر کینه های دولت ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیّت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است. مسیحیت اگر چه مانند اسلام، دین دولت است از این جهت که دین بسیاری از امم و اقوام است اما از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است، و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی های سفید پوست همواره تا به امروز با مسیحیان سیاه پوست، با اینکه در یک منطقه زندگی می کنند، دشمنی دارند.

در آمریکا نیز با اینکه باصطلاح مرکز دموکراسی است - حال به همین گونه است، و سفید پوست نمی تواند با سیاه پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحی های شرق، بالاترند و به آنها اجازه نمی دهند که در کنائس و معبدهای مخصوص معبدهای مسیحیان غرب با آنها به عبادت بپردازند!

کما اینکه آنان که از طوائف پست هندی به مسیحیت گرویده اند، مورد تحقیر آنان که از طوائف به اصطلاح عالی آنها بوده اند می باشند و از اینجا معلوم می شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتحاد جامعه انسانی عاجز است، در حالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریائی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و بین آنها مساوات را برقرار نماید.

سیاه پوست و کسی که از طبقه پست باشد با سفید پوست و طبقات به اصطلاح عالییه برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می باشد، و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد، رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواهد، می تواند خدا را عبادت کند، بلکه می تواند دوش به دوش بزرگترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

این به هم پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آئینی نمی تواند دموکراسی جهانی را به صورتی صحیح و با رعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.^[3]

دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان، اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد، یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند. مثلاً نظام دموکراسی، هم اکنون رنگ مملکتی و قاره ای پیدا کرده است، مثلاً می گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیس، دموکراسی آمریکائی و با اینکه همه آنها دموکراسی است اما مثلاً نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و با هم رقابت اقتصادی سیاسی می کنند.

در جامعه و نظم کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملی حفظ شده است. کمونیسم چین، کمونیسم شوروی، کمونیسم یوگوسلاوی، کمونیسم بلغار، کمونیسم مجار، و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هر کدام، اختصاص به منطقه ای دارند پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیمهای کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته، و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست، اما دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومتهای متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام اسلامی سعودی، نظام اسلامی سوری، نظام مصری و... با نظام جهانی اسلام قابل تعقل و تصور نیست فقط یک شناسنامه است و آن هم شناسنامه مسلمانی و بس و برای غیر مسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

اسلام و نظامش را نمی توان به اهل یک منطقه، اختصاص داد که اهل آن منطقه، در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها در صدد استضعاف و

استعمار حکومت مجاور بر آمده با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق، برادری نمایند.

امت اسلام، امت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم، و پرستش افراد و اله هائی غیر خدا و اتخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می باشد.

در قرآن مجید می فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ^[4] به تحقیق که این امت شما

امت واحده است و تنها من پروردگار شمایم، پس مرا پرستش کنید.

قرآن برای ناس مردم آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

کعبه اولین خانه ای است که برای ناس بنیاد شده است ان أول بیت وضع

للناس للذی بیکة مبارکاً.^[5]

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می باشد؛

يَأَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا^[6] قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم

است، هذا بیان للناس - هدی للناس.^[7]

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را بر پا

دارند ليقوم الناس بالقسط.^[8]

پیغمبر برای ناس فرستاده شده است؛ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا^[9] پرورگار

ناس، پادشاه ناس، معبود ناس، خدا است؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ

النَّاسِ.^[10]

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است،

پیشوائی و رهبری ناس است؛ اِنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا.^[11]

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و

دین جهانی است پیشنهاد نموده است:

قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا وما أنزل إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب
والإسباط وما أوتى موسى وعيسى وما أوتى النبيون من ربهم لا نفرق بين أحد منهم
ونحن له مسلمون^[12]. بگوئید که به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به
ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و به آنچه به موسی و عیسی داده
شد و به آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده ایمان آورده ایم و
بین احدی از آنها فرقی نمی گذاریم و ما مسلمانیم.

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد،
یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الی الله داشته باشد.
مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و
افتراقات و استثمارهای موجود در آنها را ریشه کن ساخته و خود یک امت
واحد گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود، یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی،
عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملیّت و قومیت همگانی و دین فطری
انسانی، آخرین و بلند پایه ترین اجتماع انسانی، در مقابل بشر است و کاروان
بشریت به سوی آن نقطه می رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هر کس چنین عقیده ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع
یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی کند و برای سیادت یک گروه،
گروههای دیگر را برده و بیچاره نمی پسندد، و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را
از حقوق انسانی محروم نمی سازد.

برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی نماید، و برای
اینکه مردم یک کشور، تنعم بیشتر و تجمل زیاده تر و عیاشی و شهوترانی بیشتر
نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی خواهد، و از ترقی علم و
صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمتهای خدا جلوگیری نمی کند.

چنان که می بینید امروز، ابرقدرتها با دیگران چنین معامله می نمایند، و ملتها و حکومت های ابرقدرت - بلکه ملل و حکومت های ضعیف هم اگر بتوانند - همه خود را می بینند و می خواهند دیگران را ببلعند!

چنان که یهود، خود و نژادش را حزب برگزیده خدا می شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می داند.

چنان که نژاد پرستان بی رحم بی شرف، سیاه پوستان را در شکنجه قرار می دهند، از هواپیما به زمین می اندازند و ابرقدرت هائی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده اند از این جنایتها پشتیبانی می نمایند.

از نظر معتقد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام بدترین جامعه ها و حکومتها، جامعه های استعمارگر و استضعاف طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدفشان، و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و با هم از زمین تا آسمان فاصله دارند. اینها جهان را برای همه می خواهند و آنها جهان را و همه را برای خود. اینها برای همه خوشبختی و سعادت می خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بیمناک کند و تا بتوانند از آن جلوگیری می نمایند.

ولی هر طور هست، سرانجام ستمگران نابود می شوند و پیروزی با اهل حق است و دیوارها و فاصله های جغرافیائی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف، به صورت وطن پرستی^[13] نژاد پرستی، فرد پرستی جلوه دارد، به توحید تبدیل می شود و سرانجام آن موحد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت شکن، و

فرزند عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را استقرار می دهد.

مردمی که منتظر مهدی و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می برد. این پراکندگی هائی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد، چون برنامه اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگر چه اسلام، گسترش تمام نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید، یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند. و این سرزمین های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، ایران، افغان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالیزیا، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید ید واحد باشند، که هیچ یک از آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی عجل الله کاملاً با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود، زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیر ممکن به نظر می رسید.

در عصر صدر اسلام، حکومت های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام، حکومت یافتند، امکان این وحدت را با الهام از تعالیم اسلام ثابت کردند در حالی که وسائل ارتباط جمعی که هم اکنون، تمام عالم، توسط آنها به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می گویند و آن را به عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی ها پذیرفته اند.

آینده هر چه بشود، هر چه اتفاق افتد، جنگ یا صلح، به سوی این هدف، نزدیک تر و نزدیک تر خواهد شد.

در حدیث آمده است:

اذا قام القائم المهدي، لا يبقى أرض الا نودی فيها شهادة أن لا اله الا الله، وأن محمداً رسول الله^[14] وقتی حضرت قائم عليه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آنکه در آن ندا می شود به شهادت لا اله الا الله و محمداً رسول الله.

پاورقی

[1] روزنامه رستاخیز، شماره 899، نقل از سالنامه سال 1978 انستیتوی بین المللی پژوهش که مقر آن استکهلم است.

[2] اطلاعات شماره 14860، ص 2، 24آبان 1354.

[3] محمد رسولاً نبياً، ص 142 - 143 نقل به مضمون.

[4] سوره انبیاء، آیه 92.

[5] سوره آل عمران، آیه 96.

[6] سوره بقره، آیه 168.

[7] سوره آل عمران، آیه 138.

[8] سوره حدید، آیه 25.

[9] سوره نساء، آیه 79.

[10] سوره ناس، آیه 1 - 3 در قرآن مجید در 241 مورد، کلمه ناس آمده است خواننده عزیز، خود می تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بین آنها استخراج نماید.

[11] سوره بقره، آیه 124.

[12] سوره بقره، آیه 136.

[13] گاهی می گوئیم وطن دوستی و مقصود این است که هر کسی برای عمران آب و خاک و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته کوشش کند، به ابناء وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت علمی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن دوستی بسیار پسندیده است.

انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می گویند وطن پرستی و غرضشان کوشش برای بیشتر متمتع گردانیدن یک جامعه است، هر چند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرضهای کثیف دیگر است. این گونه وطن پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج آن و دفاع از آن پوچ و بیهوده می باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و از وطنش دفع کند فدا کاری می کند این کار اگر وطن دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می کند سرسختی نشان می دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم را گسترش دهد یا فلان حزب و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن دوستی نامیده شود جنایت است.

چنانکه به عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی خرید برای اینکه می بینید در آنجا سرمایه داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می خواهند شما را غارت کنند و هر چه بیشتر بدوشند و با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند.

اینجا باید مبارزه کرد. باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد. باید خودتان دست بکار شوید از آب و نان خود هم اگر کم گذارید مؤسسات صنعتی بسازید و از آنان خود را بی نیاز نمائید.

[14] ینابیع الموده، ص 421 و منتخب الاثر، ف 2، ب 35 - 3.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

آزادی و مساوات واقعی را اسلام اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته و در نیکوترین تقویم و کامل ترین آفرینش، آفریده شده است.

انسان بزرگترین حجت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسانها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسؤولیت، متوجه انسان است و در خطباتی مثل: یاایها الناس و یا بنی آدم در قرآن مجید، انسانها بطور مساوی مخاطب گردیده اند.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله ای و اینگونه مشخصات ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً الغا فرمود. از جمله در این آیه می فرماید:

یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عند الله اتقاکم^[1] ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را گروه ها و قبیله ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

و از حضرت رسول خدا ﷺ روایت است که در حجة الوداع فرمود:
أيها الناس الا ان ربكم واحد وان اباكم واحد الا لا فضل لعربي على عجمي،
ولا لعجمي على عربي، ولا لاحمر على أسود، ولا أسود على أحمر الا بالتقوى:
ای مردم آگاه باشید که همانا پرورگار شما یکی است و پدر شما یکی است و
آگاه باشید که از برای عربی بر غیر عرب، فضلی نیست و از برای غیر عرب بر
عرب برتری نیست و سرخ پوست را بر سیاه پوست و سیاه پوست را بر سرخ
پوست فضلی جز به تقوا نیست.

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضاء و
غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و
غنی، شاه و رعیت، و جاهل و عالم نیست.

اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او
در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می نمایند، طرح می شود،
و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می گردد و در مجلس
محاکمه، در کنار خصم خود می نشیند. و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا
بزرگترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی
در محکمه ادعا کند و نمی تواند با زور شخصی، حق خود را از کسی بگیرد. یا
اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سائر ورثه ارث می برد. یا اگر
پادشاهی، قاتل باشد، و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می
توانند او را قصاص نمایند.

یکی از جریانهای سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد این بود که خالد
بن ولید را با اینکه مرتکب قتل مالک بن نویره گردید و با زوجه او به زور در

عده هم بستر گشت از قصاص و حد شرعی معاف نمودند، و به حق ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز عبیدالله بن عمر قاتل هرمزان را به ملاحظه اینکه پسر عمر بن الخطاب است، از قصاص معاف کرد و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی، اعتنا نمودند. این اعمال و اینگونه سوء استفاده ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است.

امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خود، در هنگامی که از ابن ملجم ضربت خورده بود، به بنی عبدالمطلب سفارش فرمود:

یا بنی عبدالمطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضاً، تقولون: قتل امیر المؤمنین، ألا لا تقتلن بی الا قاتلی ^[2] ای فرزندان عبدالمطلب، نیابم شما را که به اسم خون خواهی از من خون مسلمانان را بریزید و بگوئید امیر المؤمنین کشته شده است، و او یک فرد عادی نیست آگاه باشید که البته برای قتل من، غیر از قاتل مرا نکشید.

می گویند یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می گوئید اگر امیر المؤمنین مقصودش خودش بود مردی را ببیند که زنا می کند؟.

علی علیه السلام فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الا مانند سائر مسلمانان حدّ قذف، بر او جاری می شود. ^[3]

اسلام، حق غائب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ فرموده است.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می شود، این مساوات، در ضمن پرستش خدا جلوه می کند. صف اول به افراد یا طبقاتی اختصاص

ندارد، هر کس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست، در صف اول، و فرمانده لشکر و یا سفید پوست در صف آخر، پشت سر همه می ایستد.

در مسجد اسلام نیز نا برابری نیست، و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد، و هر کس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی تواند او را از آن مکان بردارد.

در حج که یکی از بزرگترین فرائض و شعائر اسلام است، جلوه این مساوات، بسیار چشمگیر و حساس است. آنجا دیگر تمام امتیازات از بین می رود و مکتب بی امتیازی و برابری و مساوات باز می شود.

در طواف و سعی و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی، هیچ اثر و خبری از امتیازات، و تشریفات پوچ و مقامات و مشاغل نیست. هر فرد است و خودش و گوشت و پوست و استخوانش، و ارزش واقعی انسانی اش که خدا از آن آگاه است؛ هیچ رابطه ای غیر از رابطه اخوت اسلامی و پرستش خدا نیست، همه به هم کمک می دهند و به هم تواضع می نمایند و در سلام به یکدیگر پیشی می گیرند.

این اجتماعی است که محبوب خدا است و الگوی یک اجتماع فاضل و انسانی است. کسانی که در این اجتماع شرکت می کنند، باید پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و کشور و منطقه خود ادامه دهند و اجتماع خود را بر این اساس و مشابه آن اجتماع روحانی بسازند.

در آغاز اسلام که هنوز مردم به مساوات اسلام آشنائی نداشته و شکستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زیردستان برایشان کاری دشوار بود، گروهی مانند عیینة بن حصین و اقرع بن حابس از کسانی که در ردیف سران

آنان شمرده می شدند به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کردند که: به آن حضرت، در صدر مجلس بنشین آن کاری که پیغمبر تا زنده بود از آن ابا داشت و سلمان و ابوذر و صهیب و عمار و خباب و هم قطارانش از فقراء مؤمنین را که لباسهای پشمی پوشیده بودند از خود دور کند تا ما با تو بنشینیم و از تو فرا بگیریم که مانعی از آنکه به محضر شما حاضر نشویم غیر از این افراد نیست!

وقتی که این پیشنهاد را که مخالف روح دعوت اسلام بود عرضه داشتند، خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه، ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیة الدنیا، ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان أمره فرطاً^[4] و شکبیا بدار خود را با آنکه پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه می خوانند و رضای او را می خواهند و چشمانت را از آنها بر مدار، در حالی که زینت زندگی دنیا را بخواهی، و از کسی پیروی مکن که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و پیروی هوای خود را کرد و کارش تباه گردید.

وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم برخاست و به طلب یاران پشمینه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد یافت که به یاد خدا مشغول بودند، پیغمبر فرمود:

الحمد لله الذی لم یمتنی حتی أمرنی أن أصبر نفسی مع رجال من امتی، معکم المحیا ومعکم الممات^[5] حمد خدای راست، که مرا از این دنیا نبرد تا امر فرمود که با مردانی از امتم، خود را شکبیا بدارم، با شما زندگی و با شما مرگ است.

در سفینه البحار ذیل لغت فقر، روایت کرده است:

مردی توانگر که جامه ای پاکیزه در بر داشت به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شد، و نزد آن حضرت نشست؛ مرد فقیری که جامه ای چرکین

داشت نیز آمد و در کنار توانگر نشست، توانگر لباس خود را برگرفت، پیامبر عزیز اسلام به او فرمود: بیم کردی از فقر او چیزی به تو برسد؟
عرض کرد: نه.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟
عرض کرد: نه.

فرمود: پس چه تو را بر آن داشت که اینگونه رفتار کردی؟
عرض کرد: ای پیغمبر خدا، مرا قرینی شیطانی است که هر کار زشتی را برای من زینت می دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه می دهد؛ من نصف مال خود را برای این شخص قرار دادم.
رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می پذیری؟
عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می ترسم که بر من داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است.
یکی از نشانه های اینگونه مساوات و تساوی همگان در برابر قانون، قانون امر به معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون، هر فردی نه فقط حق دارد دیگری را - هر کس و صاحب هر مقام و رتبه ای که باشد - با شرایط مقرر، امر به معروف و نهی از منکر نماید، بلکه این کار بر او واجب است.
قرآن مجید می فرماید:

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنکر
[6]: مردان مؤمن و بانوان مؤمنه همه یار و دوستدار یکدیگرند. امر به معروف می نمایند و نهی از منکر می کنند.

و به قدری این حق نظارت همگان بر اجرای قوانین و امر به معروف و نهی از منکر، اهمیّت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وما أعمال البر كلها والجهاد في سبيل الله عند الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر
الأ كنفثة في بحر لحي^[7]: تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر
به معروف و نهی از منکر مانند قطره ای از آب دهن در برابر دریائی موج می
باشد.

مختصر سخن این است اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح را در
جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار و ادوار، در
مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا ﷺ اولین کسی بود که
بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت می
فرمود.

یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که ملل بزرگی
مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود که کشورها و ملت‌های
آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی کردند.

این مساوات، ملت‌هایی را که گرفتار آن نا برابری‌ها بودند و از کرامت انسانی
در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی
می آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب
آزادی بخش اسلام را انتظار می کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان، از دل و
از روی ایمان، جنگ نمی کردند.

ایرانی، این جنگ را جنگ با قیصر و سپاه بیگانه نمی دید، جنگ با آزادی
خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می دید.

اگر اسلام فاتح نمی شد همان رسوم و همان نابرابریها و همان بی احترامی‌ها
به حقوق انسانی ادامه می یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن
تجملات، که چشم بشر را خیره می کرد، روز افزون می شد، هر ملت هوشیاری
آنگاه که صدای الغای این برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلان مساوات در

بین ملت، استقبال خواهد کرد. اگر او را به زور، به میدان جنگ ببرند، نمی تواند
آنگونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد، چون شکست طرف مقابل،
شکست واقعی خود او است.

البته علل دیگری نیز در بین بود، ولی به نظر ما علت عمده پیروزی مسلمانان
در صدر اسلام: قوت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا ﷺ و
نفوذ قرآن در قلوب و توجه گروه های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول
عالی و هدفهای مقدس اسلام بود که در اینجا نمی خواهم این موضوع را به
تفصیل مطرح کنم.

اجمالاً مسأله مساوات اسلام، فوق العاده دلربا و جالب و جاذب بوده و بر
تجلی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات، از توحید اسلام آب می
خورد و این مساوات یکی از میوه های لذیذ و شیرین درخت توحید است.
نظام امامت که یگانه نظام و رژیم الهی است، این مساوات را اجراء می نماید
و از تقدّم و تاخرهای بیجا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می کند، و به همه به
یک چشم می نگرد.

چنانکه برنامه آن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین
علیه السلام به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به طور مساوی اجراء می گردید و در
قضایای متعدد مثل قضیه فاطمه مخزومیه همه دانستند که تبعیض در اجراء
حدود امکان پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هر کس و هر مقام که
باشد، بدون هیچ گونه استثنائی اجراء می شود.

چنانکه در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در موارد متعدد مانند شرب خمر نجاشی
شاعر در ماه مبارک رمضان نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات
اجراء می شود، اگر چه در حق یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش

برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد. نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولی امر، صاحب الزمان - ارواحنا فداه - و توسط آن حضرت، در روی کره زمین و در بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد و زن و کوچک و بزرگ، استقرار می یابد و ظهور آن حضرت که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود.

عقیده به حکومت مهدی عجلایه یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی، که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان در هر سطحی که ممکن است اجرا کند در خانواده، در کوی و محله، در شهر و مملکت، در مطب دکتر، در دکان نانوائی و گوشت فروشی، در مسجد و اداره، در خرید و فروش ^[8] در محل کار و پیشه، همه جا و همه جا، حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن حضرت مهدی علیه السلام، از نابرابریها رنج می برد و از تبعیضات متنفر است و با واگذار کردن کارها به نا اهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می تواند مبارزه می نماید. ^[9]

پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام عجلایه مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد.

اگر ما بینیم در بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی خواند در بعض زمینه ها و در بعضی موارد، رعایت مساوات می شود هر چند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد

حمله و تجاوز است و ما فاقد آن هستیم، باید علت آن را جستجو کنیم و ببینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی باشیم؟

شیعه که معتقد به این نظام و آن ظهور کلی است، باید اجتماعش نمونه و معرف مساوات اسلامی باشد و نظامی که رهبری آن با حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - است را به مساواتش، به عدالتش، به فضیلتش، به دنیا نشان دهد. زیرا که دین یک وظیفه، یک تعهد و یک مسؤولیت بزرگ است و اعتقاد به ظهور مساوات اسلامی و ظهور صحاب الزمان علیه السلام بدون انجام عملی آن و بدون مساوات خواهی عملی، وفاء به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجه به این مسؤولیت نمی باشد.

پاورقی

[1] سوره حجرات، آیه 13.

[2] نهج البلاغه صبحی الصالح، نامه شماره 47.

[3] کتاب حقوق الانسان صفحه 27 - شاید عمر می خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد، اما علی علیه السلام در این موقع حساس، مانع از ظهور این بدعت شد و اعلام کرد که حکام و امراء، این اختیار را ندارند و عمر هم نتوانست چیزی بگوید.

[4] سوره كهف، آیه 28.

[5] تفسیر مجمع البیان، جلد 4، چاپ بیروت، صفحه 149.

[6] سوره توبه، آیه 70.

[7] نهج البلاغه، حکمت 374.

[8] یکی از دستورات اسلام که از آن می توان، دستورات مهمتر و کلی تر آن را در مورد مساوات به دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزانتر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم، مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.

[9] یکی از علائم ظهور، تزییع است که در احادیث به واگذاری کارها به نا اهلان تفسیر شده است.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدالت اجتماعی و

زاممداری

عدالت از اصول مهم و از تعالیم و اهداف عمده دعوت اسلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده، آیه 8 می فرماید:

اعدلوا هو أقرب للتقوی: عدالت ورزید که عدل به تقوی نزدیکتر است.

و در سوره انعام آیه 152 می فرماید: **واذا قلتم فاعدلوا:** وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگوئید.

و در سوره نحل، آیه 90 می فرماید: **ان الله یأمر بالعدل والاحسان:** خداوند متعال امر می فرماید به عدل و احسان.

در نهج البلاغه حکمت 374، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را چنانکه در فصل: رابطه عقیده به ظهور، با مساوات اسلامی با آن تأکید بیان نقل کردیم فرموده است، می فرماید:

وأفضل من ذلك كله كلمة عدل عند امام جائر: برتر از امر به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود.

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خلافت ظاهری - چنانکه در نهج

البلاغه است - روش صریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می نماید:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان از اموال متعلق به حکومت اسلامی که باید عوائد آن صرف مصالح مسلمین، و رفع حوائج نیازمندان گردد به کسی بخشیده

باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می شود، برای اینکه حق قدیم است یعنی با اساس و با ریشه و سابقه است و چیزی حق را باطل نمی کند.

اگر بیابم آن اموال عمومی را که عثمان بخشیده است در حالی که مهر زنان کرده باشند، یا کنیزان را با آن خریده باشند، آن را به بیت المال بر می گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ تر خواهد بود.

از آن حضرت روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متتبع^[1] هرگز پاک و مقدس نشود امت و مردمی که در آنها حق ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود.

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم ﷺ و حضرت علی عليه السلام را باید راهنما قرار داد.

از این مطالعه دانسته می شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

پیغمبر اکرم ﷺ روابطش با اصحابش، با ضعفای مردم، با همه افراد، عادی بود. نقل کرده اند که شخصی در خدمت آن حضرت سخن می گفت، مهابت محضر رسول خدا ﷺ او را فرا گرفت. پیامبر عزیز اسلام فرمود:

آسان بر تو باد آسان بر خود بگیر که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می خورد.
در خبر است که فرمود:

من سره أن يمثل له الرجال قياماً، فليتبوء مقعده من النار: هر کس شاد می گردد از اینکه مردان برایش بپا خیزند و بایستند، در حالی که او نشسته باشد جایگاه خود را از آتش بگیرد.

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی کرد و رعیت مکلف به خدمت حاکم بود و منطق این قدرت و تسلط، منطق فرعونی أنا ربکم الاعلی بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناسند که:

انما أنا بشر مثلکم یوحی الی^[2] همانا من بشری مانند شما هستم و به من وحی می شود.

علی علیه السلام کسی است که از او نقل می شود که فرمود:

هر کس می خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی به حال احترام ایستاده اند.

در وقتی که حضرت به جهاد اهل شام می رفتند، دهقانان انبار که آن حضرت را دیدند، از مراکب خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین به شتاب می رفتند. حضرت فرمود:

ما هذا الذی صنعتموه^[3] این چه کاری است که انجام می دهید؟.

گفتند: عادتی است که به آن امیران خود را تعظیم می کنیم.

فرمود: به خدا سوگند، امیران شما از این سود نمی برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در آخرت در شقاوت قرار می دهید.

وقتی حرب بن شرحبیل شبامی پیاده در رکاب حضرت می رفت و او را مشایعت می کرد، امام علیه السلام فرمود: بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی، فتنه و برای مؤمن موجب ذلت است.

یکی از اسناد مهم و یگانه دستور العمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهد نامه حضرت مولا است که برای مالک اشتر - علیه الرحمه - نوشت. منشوری عالی تر و دقیق تر از این عهد نامه و موادی که در آن، امام علیه السلام بیان فرموده است نیست.^[4]

حقوق همه طبقات و انسانها در این عهد نامه مطرح شده و تعیین گردیده است.

اگر وزارت خانه های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله ای را که بین حکومت و مردم است از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت، خادم ملت باشد، مخدوم و ارباب ملت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتابهای درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملاً مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا می داند که در یک دوره چنان وضع عوض می شود و سطح افکار بالا می رود و دهقان، کارگر، زحمتکش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرئوس، به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می شوند که زمینه ای برای رشد هیچ گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد، در جامعه باقی نخواهد ماند و بی عدالتی ها و فرعونیت ها و تملق ها و تعظیم ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

ولیکن أحب الامور الیک أوسطها فی الحق وأعمها فی العدل وأجمعها لرضی الرعیة، فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة، وان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة^[5] باید محبوبترین کارها به سوی تو، کاری باشد که در راه حق و

پرهیز از افراط و تفریط میانه تر و در عدل همگانی تر، و برای خوشنودی رعیت جامع تر باشد زیرا خشم همگان، خوشنودی خاصه و اختصاص دارندگان را از میان می برد و خشم خاصه با رعایت خوشنودی عموم تدارک می گردد. - یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجه کرد -.

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می فرماید:

وانما عماد الدین وجماع المسلمین والعدة للاعداء العامة من الامة، فلیکن صغوک لهم ومیلک معهم؛ همانا ستون دین و جماعت مسلمانان و وسیله پیروزی بر دشمنان، جمعیت و عامه است که باید روی آنها حساب کارها را کرد پس باید توجه تو، به ایشان و میل تو، به ایشان باشد.

مواد این عهدنامه بسیار است و هر یک از دیگری ارزنده تر و در جای خود حساس تر است که باید شخص، با توجه به شرحهائی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام علی^{علیه السلام} چه اصول عالی و بلند پایه ای را به بشریت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسؤولان امور قائل بوده است که در دموکراسی ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است. در یکی از نامه ها که حضرت مولی^{علیه السلام} به یک نفر از والیان امور مرقوم فرموده است، دستور می دهد:

واخفض للرعية جناحک، وابسط لهم وجهک، والن لهم جانبک وآس بینهم فی اللحظة والنظرة والاشارة والتحية، حتی لا یطمع العظماء فی حیفک ولا یبأس الضعفاء من عدلک^[6]: برای رعیت بال تواضع و فروتنی را فرو آر و رویت را بر ایشان گشاده ساز، نرمی به آنها اظهار کن و بین آنها در نگاه و اشاره و درود، به

مساوات رفتار کن تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل تو مأیوس نگردند.

در نهج البلاغه به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حُسن رابطه حاکم و مسؤولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هدفهای اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می دارد که از جمله مراجعه شود به خطبه 214 أما بعد فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولاية أمرکم و به خطبه 222 والله لان أبيت على حسك السعدان مسهداً و به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه ها و نامه های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و هدف ظهور خاتم الاوصیاء حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بعد زمانی و مکانی محدود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ آشکار می گردد و از بارزترین و روشن ترین صفات و علائم، مهدی موعود است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت عدالت گستره توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط و تفریطی که در امور واقع شود، مسؤول است.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این مسؤولیت را در خطبه شقشقیه چنین اعلام می دارد:

أما والذي فلق الحبة، وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم، لالقيت حبلها على غاربها: سوگند به آن کس که دانه را شکافت و بشر را آفرید،

اگر حضور مردمی که حاضر گردیدند نبود و حجت به وجود ناصر، قائم نمی گشت، و عهدی که خدا بر علماء گرفته، نبود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم، موافقت نکنند یا قرار و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان حکومت را بر گردنش می انداختم.

پاورقی

[1] نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 1021، نامه 53.

[2] سوره کهف، آیه 110.

[3] نهج البلاغه فیض الاسلام، کلمات قصار 36.

[4] به کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانیة تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده، علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یاد آور شده است. و به کتاب رمضان در تاریخ تألیف نگارنده رجوع شود.

[5] نهج البلاغه صبحی صالح، عهدنامه مالک اشتر.

[6] نهج البلاغه صبحی صالح، نامه 46.

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

برنامه زمامداری حضرت مهدی علیه السلام و روابط کارمندان و متصدیان امور بر اساس حق و عدالت اجتماعی و بدون هیچ گونه استکبار جریان خواهد یافت و به مردم چنانکه در نهج البلاغه است:

فیریکم کیف عدل السیره ویحی میت الكتاب والسنة^[1] سیره و روش داد گرانه را نشان خواهد داد و آنچه را از کتاب و سنت مرده باشد زنده خواهد کرد. در حدیث است: علامة المهدی أن یکون شدیداً علی العمال: علامت مهدی علیه السلام این است که سخت گیر بر عمال و کارمندان حکومتی است.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی علیه السلام و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت بیان شده است.

از جمله این است که دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت کسی را نمایند، به خانه ای هجوم نبرند، کسی را به غیر حق نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب نمایند، شراب ننوشند، خز و حریر نپوشند، کمر بند طلا نبندند، راهزنی نمایند، راهی را انا امن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

بر خود نیز شرط می نماید که مانند آنها سلوک کند، از لباسی که آنها می پوشند بیوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود، چنانکه آنان می خواهند باشد، به اندک راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند، چنانکه از ستم

پر شده باشد، خدا را چنانکه حق پرستش او است عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.^[2]

عقیده به این ظهور و این برنامه ها و این گونه رابطه ها بین رعیت و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت و زمامداری ها را مشخص می سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را بهر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسؤول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می داند و اگر از افراد عادی است، با مسؤولان امور، سلوک خود را عادی و منزله از تملق و فروتنی های بی مورد می سازد، و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی کند، بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می نماید.

پاورقی

[1] منتخب الاثر، از همین نویسنده.

[2] منتخب الاثر، بحث مربوط به امام زمان.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدل و قسط

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتابهای مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علائم و مشخصات حضرت صاحب الامر، مهدی منتظر عجل الله فرجه روایت کرده اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که: زمین را پر از قسط و عدل می فرماید، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله احمد بن حنبل در مسند و ابوداود در سنن، این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این لفظ روایت کرده اند.

يملا الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً^[1] زمین را از قسط و عدل پر می کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

و در حدیث دیگر است که فرمود:

أبشركم بالمهدى، يبعث فى امتى على اختلاف من الناس وزلازل، فيملا الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، يرضى عنه ساكن السماء وساكن الارض، يقسم المال صحاحاً.

فقال له رجل: ما صحاحاً؟ قال: بالسوية بين الناس قال: ويملا الله قلوب امة محمد صلى الله عليه وآله غنى، ويسعهم عدله...^[2]

مژده می دهم شما را به مهدی که او در امت من، به هنگام اختلاف و سختیها برانگیخته می شود. پس زمین را از قسط و عدل پر می کند، همانطوری که از جور و ظلم پر شده باشد. از او راضی می گردد ساکنان آسمان و زمین. مال را

در بین مردم بطور مساوی و برابر تقسیم می نماید، و خدا دل‌های امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از بی نیازی پر می کند و ایشان را عدل او فرا می گیرد.

و در حدیث دیگر است:

فيملا الارض قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً.^[3]

و در روایت دیگر است:

يخرج رجل من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي وخلقه خلقى فيملاها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً.^[4]

بیرون می آید مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و خلقش خلق من است، پس زمین را از عدل و قسط پر می کند، چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نقل شده است:

لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد، لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي، فيملاها عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً.^[5]

اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و دراز گرداند، تا بیرون آید مردی از فرزندان من، پس پر کند دنیا را از عدل و قسط، مثل آنکه از جور و ظلم پر شده باشد.

معنای احادیث فوق:

معنای این احادیث را شاید بسیاری واضح بدانند و بین قسط و عدل و همچنین بین ظلم و جور، مانند دو کلمه‌ی مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند.

بنابراین، عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، باید یک نوع تأکید بگیرند.

ولی بنظر می‌رسد که در این احادیث، تمام مطلب در تأکید خلاصه نمی‌شود و لفظ قسط و عدل مترادف نمی‌باشند. چنانکه دو کلمه مقابل آنها جور و ظلم نیز مترادف نیستند.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

پاورقی

- [1] منتخب الاثر، ب 1، ف 2، ص 142 ح 5.
- [2] منتخب الاثر، ب 1، ف 2، ص 147، ح 14.
- [3] منتخب الاثر، ف 2، ب 1، ح 13، ص 146.
- [4] منتخب الاثر، ف 2، ب 2، ح 3، ص 179.
- [5] منتخب الاثر، ب 25، ف 2، ح 1، ص 247.

نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسلامی یا نظام تمام اسلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عدل و حق عهده دار است. این نظامات عبارت است از: نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی، نظام متعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضاء و اشباع غرائز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

و به عبارت دیگر نظام امامت نظام اجرای تمام این نظامات است؛ و شخص امام - علیه السلام - نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسم ظهور تمام برنامه ها و نظامات اسلامی است. و اگر این عبارت کوتاه نباشد، همانند آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است.

امامت یگانه نظامی است که استثمار و استکبار و استعمار و استفاده های نامشروع را که موجب فاصله ها و تقسیم بندی ها و توزیع های غیر عادلانه است از بین می برد و قسط و عدل را برقرار می سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می نماید.

در این نظام هم قوانینی که در این نظام، اساس عمل است به عدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حاکم و نظام حکومت و قوه مجریه ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد از طریق عدل منحرف نمی گردد.

و این یکی از مشخصات و معرف این رژیم است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می نماید و غرائز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می نماید چنانکه به همین معانی نظر دارد بعضی آیات و احادیث مثل آیه ی:

الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلاة، و اتوا الزکوة، و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر^[1] آنانکه وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند. و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت شده است و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته اند:

اعرفوا الله بالله، و الرسول بالرسالة، و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان^[2] خدا را به خدا و پیغمبر را به پیامبری و اولیای امر امامان را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید.

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی - علیه السلام - : یقسم المال صحاحا، فقال له رجل: ما صحاحا؟ قال: بالسوية بين الناس^[3]: حضرت مهدی - علیه السلام - مال را به طور صحیح قسمت می نماید، مردی از معنی آن پرسید، پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: به طور مساوی در بین مردم تقسیم می نماید. نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد، خواه به صورت استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی و جمعی، و خواه به آن استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان بر می دارد و با هر نظام استضعاف گر اعلان جنگ می دهد، چنانکه علی - علیه السلام - می فرماید:

الذليل عندي عزيز حتى آخذ الحق له و القوي عندي ضعيف حتى آخذ الحق منه [4]: ذليل در نزد من عزيز است تا حق او را بگيرم، و قوي در نزد من ضعيف است تا حق ضعيف را از او بگيرم.

عدي بن حاتم در ضمن آن سخنراني بسيار مشهور و معروفی که در مجلس معاويه و به درخواست و اصرار او، پيرامون شخصيت حضرت علي - عليه السلام - ايراد کرد که برای هر جمله و فرازش، آن هم در چنان موقعيت حساسی، نمی توان قيمت قائل شد و معاويه را تحت تاثير قرار داد، می گوید:

لا يخاف القوي ظلمه، و لا ييباس الضعيف من عدله [5].

قوي و ضعيف هر دو در امان بودند، قوي از ظلم علي - عليه السلام - نمی ترسيد، چون می دانست هر گاه بخواهد او را كيفر و مجازات کند، از حد قانون تجاوز نمی نمايد و به هوای نفس و کينه شخصی كيفر نمی دهد، ضعيف نیز از عدل او مأیوس نمی گرديد. چون می دانست که اگر تمام اقويا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعيف در صف ديگر، علي - عليه السلام - در کنار ضعيف می ایستد و از او حمايت می کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حق ضعيف را وا نمی گذارد و از احقاق حق او صرف نظر نمی کند.

پاورقی

[1] سوره ی حج، آیه ی 41.

[2] کافی، ج 1، ص 85.

[3] منتخب الاثر، ص 147.

[4] نهج البلاغه، خطبه 37. در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه فرمائید تا نظام عمل و ضد استضعاف امامت را بشناسید.

[5] سفینه البحار، ج 2، ص 171.

بحثی در الفاظ مترادف

علماء و محققان علم لغت و ادب می گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اول اراده شود، مثلا اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی گویند: زید و فیلسوف آمد.

بنابراین، آنچه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است، به هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر، از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است. بلکه می گویند محال است که در لغت واحد، لفظ مختلف، و معنی واحد باشد، چنانکه بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده اند.

حتی این که محققان می گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد، ولی معنی واحد باشد، مثلا الفاظی که بر وزن مفعال، مفعول، فعول و فعال باشند، هر کدام معنایی را افاده می نمایند که دیگری آن معنی را افاده نمی کند و فردی که محقق نباشد، گمان می کند تمام این صیغه ها فقط مفید مبالغه می باشند.

وقتی که اختلاف حرکات، موجب اختلاف معانی باشد، اختلاف کلمات، به طریق اولی باید بر اساس اختلاف معنی باشد.^[1]

بنابراین در این احادیث، سطور مسلم، از قسط، معنای عدل و از عدل، معنای قسط، همچنین از جور، معنای ظلم، و از ظلم معنای جور اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه ی دیگر، اراده شده است.

لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه،
وقتی منفردا یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند، مراجعه به کتابهای
معتبر لغت و کلمات لغویین که بطور اختصار و به مقداری که بحث، زیاد طولانی
نشود، لازم است.

یکی از کتب معتبر لغت، تاج العروس است؛ تاج العروس در کلمه ی جور می
گوید: الجور نقيض العدل جار عليه، يجور جورا في الحكم، اى ظلم و الجور ضد
القصد او الميل عنه: جور نقيض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به
معنای ضد میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است.

لسان العرب نیز که یکی از کتابهای مورد اعتماد لغت است، جور را مانند تاج
العروس معنی کرده است.

ابو هلال عسکری در الفروق اللغویه می گوید: جور خلاف استقامت در حکم
است. لذا خیانت جزئی را ظلم می گویند نه جور، اما گرفتن مالی را از
صاحبش به زور و جبر، هر چند یک درهم باشد، جور می گویند.

پاورقی

[1] رجوع شود به الفروق اللغویه، صفحه ی 13 تا 16، الباب الاول فی الابانة عن کون اختلاف
العبارات، موجبا لاختلاف المعانی فی کل الغة.

معنی ظلم

تاج العروس گفته است: ظلم تصرف در ملک غیر و از حد گذشتن است. ولسان العرب می گوید: ظلم چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است.

و راغب نیز در مفردات، ظلم را مثل لسان العرب معنی نموده است.

معنی عدل

امیرالمؤمنین - علیه السلام - در پاسخ این پرسش که کدامیک از عدل و جود افضل است، فرمود: العدل یضع الامور مواضعها^[1] عدل: کارها را بر جای خود می نهد.

عدل چنانکه در تاج العروس و لسان العرب آمده است، ضد جور است و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شد و میانه روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حق است. و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حق منحرف نمی کند که حکم به جور بدهد.

راغب می گوید: عدل تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است. و بنا بر این روایت شده است: بالعدل قامت السماوات و الارض^[2]: آسمانها و زمین، بر عدل و تقسیم مساوی و برابر بر پا است که اگر در اجزاء و اعضاء و اشیای آن کم و زیادی بود و هر چیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می داشت، یا چیزی زیادت بر آن بود، برپائی آسمان و زمین به هم می خورد.

از این عبارت معلوم می شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیاء از هر چه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند بلکه غرض این است که همه، آنچه را و مقداری را که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقاء این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه ها و کهکشانها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

پاورقی

[1] سفینه البحار، ج 2، ص 166.

[2] سفینه البحار، ج 2، ص 166.

معنی قسط

راغب در مفردات می گوید: القسط هو النصیب بالعدل: قسط، نصیب به عدالت است.

در لسان العرب و تاج العروس آمده است که: قسط، و عدل و حصه و نصیب است. و گفته شده است که اقساطبه کسر همزه فقط عدل در قسمت است. در حدیث آمده است: اذا حکموا عدلوا، و اذا قسموا اقسطوا: وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به عدالت قسمت نمایند و به عدل نصیب و حصه بدهند.

ابو هلال عسکری در الفروق می گوید: فرق بین نصیب و قسط، این است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادت از استحقاق باشد اطلاق می شود ولی قسط حصه ای است که به عدل و استحقاق معین شده است؛ و گفته می شود: قسط القوم الشیء بینهم، اذا قسموه علی القسط؛ وقتی چیزی را به قسط و عدل تقسیم کنند می گویند: آن را بین خود تقسیم کردند.

و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده است که قسط آن نصیبی است که شخص، استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده ی ق س ط مکرر آمده است. از جمله در آیه:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات، و انزلنا معهم الكتاب و المیزان، ليقوم الناس بالقسط [1].

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با نشانه ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگر چه ظاهر این است که از قسط، معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است، ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجه گردد.

و ضمنا به این نکته هم باید توجه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل، مؤثر شناخته نمی شد، آن را پیشنهاد کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می باشد.

چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظام اقتصادی محکم و برنامه صحیح و تولید و توزیع حاصل نخواهد شد.

در آیه ی دیگر می فرماید: **قل امر ربی بالقسط** [2] بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است. که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب و حق و عدل و از جمله این آیه است: **شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط**. [3].

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد آفریده است:

نموده خلق، هر چیزی که باید جهان آراسته آنسان که شاید چنان داده نگارش این جهان را که به، هرگز نیابد زان، گمان را از او عالم شده آنسان منظم که نه در آن زیاد و نه در آن کم^[4] و در آیاتی دیگر مانند

و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی...^[5] اگر نترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنند...

و آیه ی: **واقیموا الوزن بالقسط**^[6]: و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید محتمل است که عدل در امور مادی و مالی و قابل توزیع و تقسیم، اراده شده باشد؛ چنانکه در مثل آیه ی **کونوا قوامین لله شهداء بالقسط**^[7]: در راه خدا پایداری و استوار بوده و گواه عدالت و درستی باشید. و آیه ی **ذلکم اقسط عند الله**^[8] و: اینها درست تر و محکم تر است نزد خدا و آیه ی **وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط**^[9] و اگر حکم کردی بین آنها به عدالت حکم کن ظاهر این است که عدل در حکم، اراده شده است.

پاورقی

[1] سوره ی حدید، آیه ی 25.

[2] سوره ی اعراف، آیه ی 29.

[3] سوره ی آل عمران، آیه ی 18.

[4] اشعار از گنجینه گهر مرحوم مغفور آیت الله آقای آخوند ملا محمدجواد صافی - رضوان الله تعالی علیه - والد نگارنده است.

[5] سوره ی نساء، آیه ی 3.

[6] سوره ی الرحمن، آیه ی 9.

[7] سوره ی مائده، آیه ی 8.

[8] سوره ی بقره، آیه ی 282.

[9] سوره ی مائده، آیه ی 42.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط، به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ی 163 می فرماید:
و قل صبغ الا و قد اخذ منه بقسط: و کم رنگی است مگر آنکه از آن به قسط
و نصیب لازم گرفت.

و در خطبه 183، در وصف حضرت باری تعالی می فرماید:
و قام بالقسط فی خلقه، و عدل علیهم فی حکمه: خدا به قسط در خلق خود
ایستاد هر چیز را به نصیب عدل و مقدار لازم و حصه ی متعادل و موافق با نظام
آفرید و در حکم خود برایشان، به عدل حکم فرمود.

ابعاد متعدد عدل

باید توجه داشت که بسیاری از مردم در تعریف عدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می نمایند و نظامی را که رهبر سیاسی و کسی که اداره ی امور را در آن نظام در اختیار دارد به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حق همگان یکسان اجرا نماید، عادل می گویند. خواه آن قانون را، مردم به حق و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه جهل و اشتباه، یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلا انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می گویند با اینکه نظامی که انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد و کثیف ترین نظام طبقاتی بود.

و این انوشیروان بود که حکومت را حق خود می دانست و آن را مثل اموالی که از قباد - پدرش - ارث برده بود، حق خود می دانست و خاندانها و افراد دیگر را از آن محروم می شمرد.

و این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می کرد و تبعیضاتی را که بود اجرا می نمود^[1].

داستان تهی شدن خزانه و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع تبعیض و لغو محرومیت فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در شاهنامه آورده است، یکی از ادله ی فساد آن نظام است.

وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد. و چنانکه در شاهنامه است، گفت:

برو همچنان بازگردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت دبیری بیایدش، پیروز بخت
هنر ناید از مرد موزه فروش سپارد بر او، چشم بینا و گوش

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عقلا و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیر انسانی و تبعیض گر است، دادگر نمی خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می گویند.

چنانکه یان اسمتی - رهبر رژیم نژادپرست آفریقائی - که مجری قوانین حکومت رودزیا است، ظالم است. و حکومت هائی که طرفدار و حامی او هستند ستمکارند.

همچنین حاکم نظام کمونیستی و رژیم سرمایه داری، چون هر دو رژیم از جهاتی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت، مخالف است ستمگرند.

چنانکه حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگر چه در رتق و فتق و حل و فصل امور بر اساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، اینگونه عدل‌های عامیان و عوام پسند را نباید عدل شمرد. هر چند به گونه ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هر چند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد.

آنچه را می توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هر گونه اش که بنگری، عدل باشد. و تمام ابعاد عدل را که به چند بعد مهم آن ذیلا اشاره می شود واجد باشد:

پاورقی

[1] مخفی نماند که حدیثی به این لفظ ولدت فی زمن الملک العادل به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نسبت داده اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه جعلی شمردند و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می نماید که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استبعاد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق الله و ملاحظه هوی و هوس و غرض و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبانی نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق تر و شایسته تر بشناسد، بدون تعلل و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجراء گردد و ستمی وجود نداشته باشد. که این قسم، بعد سیاسی عدل و قسط است.

بعد قانونی قسط و عدل

از این بعد، به عدل قانون تعبیر می‌کنیم، و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه‌ی توزیع و تقسیم اشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلا از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزاء و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می‌برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه‌ی واحد می‌برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضا ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه ماده دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد می‌برند، مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد.

نظیر این نقشه، در زندگی انسانها و معاش و تولید و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی،

به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرائز، در دسترس هر کس باشد که برای
سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط
سهم کافی مقرر باشد.

بعد اقتصادی قسط و عدل

این بعد که آن را عدل اقتصادی می گوئیم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی^[1] قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی رویه و غیر متعارف سرمایه ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا، توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها بطوری که هر کس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندیهای متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حق کسی تجاوز نماید برقرار کند، مسؤول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه های حکومتی خود قرار دهد و از فقر و ورشکستگی و افلاس، جامعه و افراد را نجات دهد و با تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد حاجت، و عمران و احیاء اراضی موات و بئر، احداث قنوات و چاه های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله های نامتعارف، جلوگیری نماید.

پاورقی

[1] قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی، منافعی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که در فقه مذکور است نیست؛ مانند موقوفات عامه و اراضی مفتوح العنوه، آنچه را حکومت به احیاء یا

احداث یا وسائل شرعی دیگر تملک نماید پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملی و اشتراکی و در کنار هم.

بعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بعد که همان عدل اجتماعی است:

اولاً؛ قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد، حق نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق **و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر^[1]** امر به معروف و نهی از منکر نمایند و بلکه مسؤول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند. علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

ثانیاً؛ افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن ظن و حمل بر صحت در هر مورد، خیال هر کس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم‌زمینه گردد.

ثالثاً؛ حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوک و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنانکه باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسؤول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از تجاوز به حق و سهم‌دگیری و جنایت، پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد، بلکه عملاً نیز به نحوی باشد که افراد مستعد بتوانند ترقی علمی، داشته و تا آنجا که امکان دارد برابر امثال و اقران خود جلو بروند. باید از این استعدادها که مواهب خدا به همه ی خلق است استفاده شود و تعلیم و تعلم، کار و شغل، مقدس، و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس و دانشگاهها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد. بالأخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر و برقرار شود.

و از همه مهم تر عدل فکری و اعتقادی که به منزله ی زیر بنا است، باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود.

و تنها با اصلاح دادگستری، عدل مستقر نمی شود، بلکه برای عدل در داوری و دادگستری، هم دادگستری باید اصلاح شود. یعنی قوانین آن و برنامه های داوری و شرایط قاضی و شهود، عادلانه باشد. و هم قوانینی که قاضی بر آنها استناد می کند و قوانین اقتصادی و مربوط به حقوق مالی و سهام، به منظور احقاق حق و رسیدن هر کس به حق واقعی تشریح شده باشد که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هر کس در امور مالی به حق خود و سهم خود و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

و اگر بگوئیم عدل، مفهومی رو بنائی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران و روابط هیئت حاکمه با مردم سخن می گوید، و قسط مفهومی زیربنائی دارد و آن را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی، در قبال نقشی که در جامعه دارد تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه عوض نمی شود و در قبال هم قرار نمی گیرند که آنجا که عدل، خشنود و راضی است، قسط خشمگین باشد و آن کس که در جامعه، به واسطه ناتوانی، نقشی به عهده ندارد، بی سهم باشد.

مفهوم عدل مطلق، میانه روی و اعتدال در تمام امور است، خواه در اعتقادات باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق، یا با مخلوقات دیگر، از انسان و حیوان و نبات و جماد و غیره، خواه در اخلاق و معنویات یا در امور مادی و مالی و اقتصادیات باشد، خواه در افعال و وظایف فردی، یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالأخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عدل است و هم مفهوم قسط، با این تفاوت که قسط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام، صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که استثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مستهجن و ناستوده باشد. ولی عدل در شکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیئت حاکمه با مردم و هر قوی با ضعیف ظاهرتر می باشد. ولی به هر حال، عدل در تمام این موارد، هر کجا با توزیع سهام ربط داشته باشد، باید بر اساس حق و واقع باشد و عدل بر آن صادق خواهد بود و هر کجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین در صورت نابرابری سهام و نرسیدن محکوم له به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هر چند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالأخره عدل مطلق و قسط مطلق، وقتی حاکم می شود که آنچه جنبه زیر بنائی و رو بنائی دارد، همه عادلانه باشد زیرا که هر کدام از این دو عادلانه نباشد، عدل برقرار نیست. و همیشه همچنان نیست که آنچه در نظر بعضی از مردم، یا بعضی از مکتب ها جنبه زیر بنائی دارد، به تبع آن رو بنا نیز اصلاح گردد، و به عبارت دیگر درستی زیر بنا علت از برای درستی روبنا نیست، بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع، مؤثر واقع نمی شود.

و چنان نیست که مثلاً اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا می دانند، آنچه روبنا است، خود به خود اصلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد، که بگویند: قسط که آمد، عدل هست اما عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد؛ نه اینطور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظام مالکیت در آنها دگرگون شده است، هزاران گونه نابسامانی ها و عیب و علتها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم نمی توان روبنای آن را اصلاح و بر طرف نمود.

این مکتب ها هم در تعیین و تشخیص زیر بنا، در افراط و مبالغه و انحراف و انحصار افتاده اند، و هم در رو بنا، زیرا زیر بنائی که تعیین کرده اند، اصلاح و تنظیم عادلانه نیافته است.

پاورقی

[1] مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند، مردم را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می کنند.سوره ی توبه، آیه ی 71.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عدل و قسط، به معنای تعیین و تقسیم سهام بر اساس سهم واقعی هر کس، توضیح داده می شود که هر کس از مواهب مادی و معنوی به میزان احتیاج و نیازمندی خود سهم دارد، مثل خوراک، پوشاک، همسر، خانه پزشکی، دارو، وسیله سواری، تفریحات سالم، مدرسه و تعلیم و تربیت صحیح و چیزهایی از این قبیل. این مواهب و مواد باید در اختیار همه باشد و امکاناتی باشد که هر فردی اگر می تواند شخصا با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد آن را تهیه نماید، و الا هم دیگران و هم حکومت، وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأمیناتی هست که از طرق مختلف و برنامه های متنوع، این موضوع، عملی می شود و از وجدان و ضمیر و عقاید، این برنامه ها شروع می شود، تا به عالم عمل و تا سرحد ایثار پیش می رود.

بالآخره حتی برداشتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می شود. و آسان ترین حق برادر مؤمن بر برادرش این است که دوست بدارد برای او آنچه را که برای خود دوست می دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می دارد.

اما ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیاء و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده، و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت و طیب نفس اقدام نمایند، خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلا در تابستان، یک نفر در نقطه ای دور از آبادی، یخ داشته باشد و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی آن را از او بیشتر از قیمت آن در شهر خریداری کند، یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است، یعنی واقعا از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که باید جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید. ولی به عنوان حق فردی، از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، بر اساسا ان تکون تجارة عن تراض^[1]

مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده باشید. حکم خلاف قسط نیست. و این مانند این است که باید نظام بهداشتی، بهداشت را تأمین نماید که بسیاری از امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به دارو گشت و دارو خرید، از داروساز و دارو فروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن بر خلاف قسط نیست، خلاف قسط و عدل، در برنامه های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می شود که برای جلوگیری از این ناچاری ها عرضه را در هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیر عادی، پیش نیاید. مثلا در راهها و مسیر مسافران، همه جا وسائل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمتها تدابیری اتخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلا برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حد متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسائط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به قیمت کمتر از قیمت متعارف نفروشد. همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیر عادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت ها را بالا می برند جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش بینی شده است. در قوانین مقدس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات، کافی باشد وجود دارد. مع ذلک اگر در مواردی استثنائی مخصوصا نسبت به اشیای غیر لازم اتفاق افتاد، نمی توان گفت، که خریدار یا فروشنده اگر با هم تراضی کردند، آنچه داده اند و گرفته اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است زیرا که به قیمت واقعی معامله نکرده اند بلکه اصولا سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده اند.

و اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت، و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولد مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می شود که هر کارگر، سهم خود و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عملش و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهیم بودن، چه زحمتی غیر از زمین داری یا کارخانه داری کشیده است، این استثمار است و باید از بین برود. پاسخ داده می شود: اولاً؛ پیرامون دگرگون ساختن نظام

مالکیت و مفهوم آن و اینکه باید بطور مطلق صورت بگیرد یا نه، بعدا آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیا؛ اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیاء، استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد؛ آیا تصور می نمائید صرف نظر از معایی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواریهای عمده ای که جلو می آورد، هر کس به سهم حقیقی خود می رسد و استثماری پیدا نمی شود؟ و آیا می توان سهم حقیقی هر کس را مشخص کرد؟ و چون این مسأله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها، به نسبت متعادل باشد، یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کارگر این کارخانه آنچه را که از تولید خود می دهد، عین، یا بهای آن را، و برای جنس دیگر، مثلا برای هر کیلو از کالائی، چهار ساعت از تولید جنس مورد نیاز او را به او بدهند مثلا بگویند برای تولید شش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است، یا برای تولید ده خروار کشمش، یک سال و برای پنج خروار گندم، یک سال کار کشاورزی لازم است، بنابراین بگوئیم در مقابل یک کیلو جنس این کارخانه، به تولید کننده ی آن، شش کیلو از جنس کارخانه ی دیگر بدهند، یا به کشاورزی که یک من گندم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشمش بدهند به این ترتیب آیا می توان اختیار زمین و آسمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هر کس به سهم خود خواهد رسید؟ و آیا نسبت به کسانی که تولید مادی ندارند، مانند پزشک یا مدیر - که تفاوت استعدادات و تصرفات آنها موجب تفاوتهای بسیار است - و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و... چگونه باید سهم داد، با اینکه بسا فرق بین آنها از زمین تا آسمان است؟ و آیا این نا برابری، چگونه باید برابر شود که یک نفر در

چهار ساعت، مساوی با چهار نفر در همین مدت کار می کند و در نتیجه اختلاف و فاصله پیدا می شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سهم داده شود، یا مطابق کارش، و بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

پاورقی

[1] سوره ی نساء، آیه ی 29.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظام مالکیت، الغای نظام غربی مالکیت و سرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشروع و بانک داری و استثمار است که نظامات شرقی بر آن صحنه گذارده و از آن دفاع می نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده اند، البته باید دگرگون گردد.

این نظام که در آن، هر کس و هر سرمایه داری به هر نحو به هر طریق که بخواهد ثروت بیندوزد و بر ثروت و سرمایه اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی شود و در صرف اموال نیز مختار می باشد^[1]، که به هر مصرفی بخواهد، آن را برساند، حتی اگر بخواهد ورثه خود را محروم کند و میلیونها دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشد یا در پای یک زن روسپی و رقاصه و خنیاگر بریزد، یا در راه تجملات غیر متعارف صرف کند، یا به قمار بزند اگر منظور این نظام است، شک و شبهه ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان نشین هم باشد و این سرمایه دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.^[2] این خانه ی آخرت را برای کسانی که اراده علو و برتری در زمین ندارند قرار داده ایم و عاقبت و پایان نیک برای پرهیزکاران است.

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردنکشی و بلندی جوئی داشته باشد که حتی بر حسب بعضی تفاسیر از علی - ع - روایت شده است: که فرمود: **ان الرجل ليعجبه شراك نعله فيدخل في هذه الآية: تلك الدار الآخرة...**^[3] مضمون این جمله این است که اگر کسی از بند کفش خودش به خود بیالد، گردن کشی کرده و علو و برتری جسته است.

این آیه همه را می شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می نماید. انصافا باید گفت که اجتماعات کمونیستی و سرمایه داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پر نخوت، و فرعون منش و پر باد آن اجتماعات کجا و رهبر بی مدعا، بی تشریفات و بی فاصله از مردم و اجتماع واقعی اسلام کجا؟

از بامداد تا شامگاه هر چه می بینیم گردنکشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد، فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردنکشان است. هر کس کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد به کسی که فاقد آن است بی اعتنا و بی احترام می شود. در ادارات، در مؤسسات و در برنامه های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره ی کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را واگذاشته، بشدت مورد بازخواست قرار می دهد و نامه ای توبیخ آمیز برایش می فرستد.

دینی است که بانوی اول آن حضرت زهرا - ع - خودش شخصا آن قدر جو دستاس می کند و آب می کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می

شود. وقتی در خانه شوهرش - یگانه قهرمان فاتح و بزرگمرد اسلام - بود، فریشان یک پوست گوسفند بود! پیغمبر و رهبر عالی قدر اسلام دعا می کرد که اللهم احینی مسکینا، امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین [4]: خدایا مرا بینوا و مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با مسکین محشورم کن.

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا بی نتیجه کن و من می خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم. بلکه این دعا معنایش اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال، حرص و بخل و نگهداشتن مال و ترک انفاق فی سبیل الله است. زیرا آن کس که مسکین بودن را دوست می دارد و آن را از خدا می خواهد، از وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.

چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی - علیه السلام - گفت که اگر دو انبار، یکی از گاه و دیگری از طلا داشته باشد، اول طلا را در راه خدا انفاق می نماید.

آری پیغمبر رهبری بود که بسا ماه می گذشت و در خانه اش غذائی پختنی - با آنکه در اختیارش بود - فراهم نمی شد و آن را به نیازمندان می داد. سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین - علیه السلام - ظاهراً هم خلافت و زمامداری جهان اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر چیز دیگری نیست. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، بیت المال خزانه اموال حکومتی جهان اسلام در دست تو است و درخانه چیزی از لوازم خانه نمی بینم.

فرمود:

ای پسر غفله، خردمند برای خانه ای که از آن باید انتقال کند، اثاث و لوازم فراهم نمی نماید. ما را خانه ی دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا نقل کرده ایم جهان دیگر و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم رفت.

ابن عباس گفت: در ذی قال به محضر حضرت علی - علیه السلام - مشرف شدم، آن حضرت کفش خود را وصله می زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود:

به خدا سوگند، این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب تر است، مگر آنکه حقی را به پا دارم، یا باطلی را دفع کنم.

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله داری که پوشیده بود پرسش کرد که مثلاً این چه جامه ای است، یا چرا باید امیرالمؤمنان این جامه را بپوشد؟.

فرمود:

قلب به آن خاضع می گردد و نفس رام می شود و مؤمنین به آن اقدار می نمایند و رقابت و هم چشمی در پوشیدن لباسهای گران قیمت و تجملی از بین می رود.

این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه داری و مال اندوزی و فسادگری را می کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می سازد و آن را غسل مسموم جلوه می دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است، هر کس در دنیا مال بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است. مگر آنکه در راه خیر و صلاح اجتماع، آن را انفاق کند.

یک نفر که مال اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، و از اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگترین عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است. و اگر چه مالکیت محدود و مشروط اختصاصی اسلام، هیچ یک از معایب سرمایه داری را ندارد، اما اگر سائر نظامات اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام مالکیت لعنتی غرب را که حرامزاده هایش، سرمایه دارانی چون راکفلر و اوناسیس، و یا فودالهایی چون تراکلین کندی و... می باشند، قرار داده اند، و همه عیبها را به حساب نظام مالکیت می نویسند از سوی دیگر از برنامه های جامع الاطراف و سازنده اسلام چشم می پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک و خالی آن، منهای ایمان به خدا، و بدون تاسی و پیروی از پیغمبر و علی و زهرا و تربیت اخلاقی و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله های علی -علیه السلام- و دعاها و بالأخره منهای فرهنگ اسلام می تازند و حمله می کنند. با اینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی خشک و خالی اسلام هم بر نظامات دیگر برتری دارد.

این اسلام است که مسلمانش وقتی می خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران است و گریه می کند که پیغمبر با ما عهد فرموده است که باید اثاث یک

نفر از شما از دنیا، به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است. در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانش، استاندار مداین - پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم آن همه جلال و جبروت و تجملات بی نظیر خیره کننده را در آنجا دیده بودند - خانه اش، یک حجره ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می پرداخت.

این سلمان بود که حضرت علی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - می فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می ستود ^[5] و پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هم فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. و فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان. این سلمان، از شیعیان علی و شاگردان مکتب او است که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می کرد، آن را در راه خدا انفاق می نمود و از دسترنج خود مخارج مختصر خود را فراهم می کرد ^[6].

ابوذر اسلام بود که با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه دارهائی مثل طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصا از بنی امیه، در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ول خرجی های عثمان و کاخ سازیها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می افتاد که غذائی برای مسلمانی هدیه می شد، آن هدیه تا ده خانه می گشت و به خانه شخص اول می رسید و خدا ایشار مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.

پیغمبر اسلام، فاطمه عزیزش را مخیر می نماید که مال به او بدهد یا دعا به او بیاموزد. او با کمال نیازی که به حسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار می کند و به حضرت علی - علیه السلام - می گوید: **ذهب من عندک للدنیا، و جئتک بالآخرة**^[7] از نزد تو برای دنیا رفتم و برایت آخرت آوردم و حضرت علی - علیه السلام - به او می گوید: خیر ایامک خیر ایامک خیر ایامک^[8] بهترین روزهای تو است بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است.

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطق فقه قابل دگرگون شدن است.

تجارت و بازرگانی مزارعه و مضاربه و مساقات و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذاند.

نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظامات مالکیت جاهلیت را که هم اکنون در دنیاهای غرب، به وضع بسیار بیرحمان و بی شرمانه ای اجار می شود و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است. دگرگون کرد.

آنان که به نظام اسلام حمله می کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می شود که نه نظام اسلام را می بینند و نه از آن اطلاع دارند. گروه هائی سرمایه دار را می بینند که در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می مکند و چه تزینات، و چه تجملات، چه اسرافها و چه خرجهای بیهوده و عیاشیها که می نمایند.^[9] گمان می کنند نظام اسلامی یعنی این، دیگر نمی پرسند پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین تر و به رسیدن هر کس به سهم خود نزدیکتر و از اجحافات و ستمکاریهای سرمایه داران خالص تر باشد و معایب خاص سرمایه داری را نداشته باشد. اما نمی توان بطور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق، که زیر بنای همه چیز را اقتصاد می داند، بدتر شمرد. و بالأخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده آل تر بوده و مردم آنجا خوش بخت تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکائی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر روسی یا آلمان شرقی عوض کند.^[10]

از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است.

نظام سرمایه داری به اسم آزادی فردی، دائره مالکیت و اختیارات مالی فرد را بی قید و شرط و نامحدود توسعه می دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره کشی کند و او، و رأی و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و اسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغه گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید.

و مانند هاریمان چهار هزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوترانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی فرد را به کلی پایمال می نماید، مانند یک محجور بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل، و آزادی او را از بین می برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد معایب بزرگ پیدا می شود را الغا می کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری

استالین و اختناق افکار تشکیل می دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه داری غربی است، حق همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنانکه نظام کمونیسم نیز باطل است.

و اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسائل انتاج و تولید مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره ای و دکان، باید ملغی شود، تا فسادها بر طرف گردد و برابری و قسط برقرار شود. جواب این است که: اولاً؛ نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلانی لازم است و فوائد بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته های فطری و غرائز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرائز دیگر است.

چنانکه غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوه ی تولید حمایت می کند و پشتیبان آن است و آن را هر چه بیشتر به کار می اندازد و تنبلی و تن پروری را از شخص دور می سازد و به خصوص اگر خدای نخواستند بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشی از آن بشمارد، اگر این غریزه ی اختصاص و

مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بیشتر کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیا؛ آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه داری به سرمایه داران داده شده است که امکانات تراکم ثروت را در آنها بطور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم، هیچگونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه داران بر همه ی اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند و این سرمایه داران و کارتل ها و کارخانه دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست که نمونه آن، تسلط سرمایه داران یهودی بر ایالات متحده و جانبداری و حمایت بی دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت های وحشتناک است.

اما در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می شود:

1- بانکداری و ربا خواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ به خدا و درهمی از ربا از نظر اسلام، از زنای با مادر بدتر است که از این تأکید، کمال توجه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می شود.

2- مالیات های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات تقدینظلا و نقره که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتند.

3- مسأله ثلث مال که اگر چه استفاده ی از آن اجباری نیست، اما در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب، اعتبار می شود و هر ثروتمند و هر کس هر چه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می گیرد اختصاص می دهد.

4- مشاغل و کسب هائی که موجب جمع ثروت می شود، یا برای ثروتمندان، مصرف های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می سازد، مانند قمار، شراب سازی، شراب فروشی، مجسمه سازی، خوانندگی، نوازندگی، دائر کردن مراکز فساد و کاباره ها و امثال آن ممنوع است.

5- بطور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه داران و زن و بچه هاشان به آن گرفتار می شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف می نمایند، جایز نیست و اکیدا ممنوع است.

6- از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت به او اجازه داده می شد که دیگری را فرزند خوانده ی خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علیرغم قوانین کشورهای سرمایه داری که به سرمایه دار، اجازه می دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، در حالی که میلیون ها مردم گرسنه باشند، اسلام اجازه ی چنین اموری را نمی دهد.

7- تشویقات اکید به انفاقات و خیرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستانها دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل سازی، راه سازی و مددکاری نیز یکی از

وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

8- قوانین مربوط به اراضی موات و جنگلها و اراضی مفتوح عنوه.

9- وقف، که یکی از راه های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم است.

10- دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار کفایت و ترک غش و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل کننده و تعادل بخش است.

11- همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می شود و معاش و خرج به اقتصاد و میانه روی.

12- نکوهش از سرمایه و اندوخته ی بیش از حد کفاف و بطور کلی مذمت از اندوخته کردن و پس انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکل و خلاف اعتماد به خدا است.

13- مذمت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات آمده: بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است.

14- تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آرایش مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالأخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفاسد سرمایه داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن همه صحابه ی روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می کردند، به همین جهت بود که سرمایه دارهائی مانند: طلحه و زبیر و مروان و

دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می دادند و عاقبت، این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً؛ تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصائص و استعدادات و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد.

این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن مجید، به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می شناسیم و در انسان، ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می فرماید:

و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات، لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون^[11]: برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان، بعض دیگر را استخدام نماید و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند نه اینکه استعلاء و امتیاز برقرار سازند و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می کنند.

یعنی از اموال و دارائی هائی که اندوخته می نمایند رحمت خدا بهتر است، بنابراین، شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد.

مثلا کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می دهند، در چهار ساعت تمام می کنند. آیا می شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و از نیروی شما، خود شما و جامعه نباید استفاده کند؟ یا کار کنید و به قدر دیگران مزد به گیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمائید؟ یا نباید با آن زمین بآثری را احیاء کنید و باغی احداث نمائید و قناتی بکنید و مزرعه و خانه ای بسازید یا به دیگران آن را قرض بدهید و سود نگیرید، یا نباید به مضاربه بدهید که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت در آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست که از آنها، این اختیار اندک سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حق آنان دریغ شود. ولی می توان به آنها گفت که شما باید به آنانکه از شما ضعیف ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسؤولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه، برای کسب ثواب و نیل به ارزشهای واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید. و باید خدا و رسول و جهاد در راه او را جهاد به مال و بدناز همه چیز و هر کس که دارید بیشتر دوست بدارید و الا منتظر عذاب خدا باشید. تا حد ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی ترین مدال های افتخار نصیب

شما شده است، و به مقام بر و نیکی نمی رسید، مگر آنچه را دوست می دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت جلوگیری می کند و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی، شوق آنان را به خیر و انفاق بر می انگیزد. این نظام که اسلامی هیچ گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان تر است.

چنانکه انسان می بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق تر و مطابق تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نوتر و تازه تر جلوه می نماید.

این مقاله اگر چه برای بیان این مطالب نبوده، اما اجمالا اشاره ای شد تا معلوم شود که تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرا است. چنانکه شما می بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا این اواخر که دانشگاهها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم، در دانشگاه های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه نمی دادند، شهریه می گرفتند و بزرگترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پائین اجتماع بر می خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود مثلا کارمند با ارتشی را در محکمه ای که دیگران را محاکمه می نمایند، محاکمه کنند.

روی هم رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است - و نمی توان آن را فلسفی دانست، چون نظام، به آن وابسته است - آخرین حد برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص سائر مکتب ها پاک و پیراسته است.

پاورقی

[1] یکی از بزرگترین مفاسد این سرمایه داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه داران بر امور سیاسی و مقدرات اجتماع است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی نگرند. این سرمایه دارها - به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اصلاحات - همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می گیرند. از باب نمونه، خاندان راکفلر را در نظر بگیرید؛ این خاندان را کمتر کسی است که نشناسد؛ راکفلر از هیچ، آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت، چنان شهرتی به دست آورد و چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده فقط چند ثروتمند نامی نظیر هائری فورد و هوارد هیوز و پل گتی توانستند دم از همتائی با او بزنند.

دو نواده راکفلر، دیوید و نلسن، هر یک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن، معاون جرالده فورد - رئیس جمهور سابق امریکا - بود، دیوید برادر او در حوزه امپراطوری اقتصادی خود از سال 1973، کمیسیون سه جانبه ای تأسیس کرد که به نام کمیسیون تری لاترا نامیده می شود، در این کمیسیون که قریب یکصد نفر کارشناسان نامی امریکا و کانادا و یکصد نفر متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک بار مسائل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می دهد که در فلان مسأله که مبتلا به کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه کنند که راهنمای دولتهای مربوطه قرار گیرد سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا می گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده ی چند پهلو کمیسیون سه جانبه باید راه حل پیدا کند.

نظیر این مشکل، هر هفته در دنیای سوم، خط مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دو راهی قرار می دهد سپس مسأله حقوق بشر را مثال آورده و پس از آن می گوید: این قبیل معماها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می خواهد، کار این کمیسیون سه جانبه است.

هارلد براونو شخص کارتر و والتر ماندل - معاون رئیس جمهور و وانس - وزیر خارجه - و بسیاری از وزراء و مردان سیاسی درجه اول حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه جانبه اند که از 1973 در طرح و بحث و حل و فصل مسائل سیاسی و اقتصادی درجه اول دنیا شرکت داشته اند. در این مقاله در معرفی براون گفته است: کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملت، نقش مؤثری داشته است.

از توصیه های چشمگیر این دانشمند فیزیک دان در جنگ ویتنام این مسأله است که نباید به هیچ صورت پای بند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظات اخلاقی چشم بیند، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید اطلاعات 15592 ص 6 مقاله آقای حسن صدر.

از این مثال می توانید مفهوم نظام سرمایه داری - که تمثیل و تجسم آن - قدرت حکومت ایالات متحده است - و تأثیر سرمایه را در همه ی جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمائید و ببینید که این سرمایه و مال سرمایه دار است که همه چیز را معین کرده و حکومت ها را می آورد و می برد. اینگونه سرمایه داری و سرمایه دار، نقطه ضد انبیاء و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد که هر چه بیشتر بماند و استثمارش زیادتیر شود، مانند خوره، به جان انسان و به مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی کند.

اما دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه ی حق متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزشهای اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیر مادی و خلاصه بدون برنامه های تعلیماتی و انسان ساز اسلام، هرگز میسر نیست.

وقتی که دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه جانبه ی اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفاسد را عوض می نماید، و ریشه ی معایب و مفاسد را از بین نمی برد. لذا انقلاب اقتصادی، در هیچ جای جهان، دردی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ی ابزار را نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی معنایی را تحویل انسان داده است، اگر سرمایه داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب حاکم را قائم مقام خود مختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده داری و بلکه دام داری را همچون حکومت های

بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها اینگونه انقلابات اقتصادی رخ نداده است، نمی باشد.

[2] یکی از نویسندگان غربی که از نوشته اش معلوم است که اهل تحقیق است و بر اساس یک سلسله کاوشها و اطلاعات جامع نوشته است، هر چند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطلاع از اسلام و خصوص تشیع، بطور کامل حق اسلام را ادا نکرده و جلوه ی واقعی اسلام در ناحیه های متعدد، و در نوشته ی او در پرده مانده است. پیرامون مقایسه اسلام و امتیازات آن بر بعضی از مکتب ها، به خصوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که بطور فشرده و تلخیص، قسمت هائی از گفتارش را به لفظ یا به مضمون، - نظر به ارتباطی که با بحث دارد - در اینجا می آوریم و اگر چه این رساله را طولانی می سازد، اما در جهت فائده ای که دارد بی موجب نخواهد بود. این دانشمند که ویلفرد کنت ول اسمیت نام دارد، در کتاب اسلام در جهان امروز، ترجمه حسین علی هروی، از انتشارات دانشگاه تهران به شماره ی 1619، در ضمن فصل اول این کتاب صفحه 1-40 چنین می گوید:

سرانجام می توان با طرح مقایسه ای میان موقعیت اسلام با سه جهان بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسلماً مسأله در هر کدام از این موارد، پیچیده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می کنیم، بی آنکه وارد در جزئیات شویم، می توانیم مؤمنان به این مذاهب را به ترتیب اهمیتی که به تاریخ می دهند طبقه بندی کنیم:

هندوها که تاریخ و تطور آن در آخرین مرحله حساب ایشان، اهمیتی ندارد. مسیحیان که تاریخ بر ایشان بی اهمیت نیست، ولی قطعیت ندارد. مسلمانان که تاریخ بر ایشان قطعی است، ولی مآل همه ی اشیاء نیست و مارکسیست ها که هیچ چیز دیگر جز تاریخ بر ایشان وجود ندارد.

پس از آن که از آئین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده است می گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبیدی ترین شکل خود، به پرستش خود نپرداخته است. توجه او به ارزش ظاهری و زمینی محدود نبوده است چون تکالیفی که مسلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سکه است. روی دیگر سکه که از زرناب ساخته شده، دنیائی دیگر با تاللو دل انگیز خود می باشد. اسلام با خدا آغاز می شود و اطمینان دارد که به سوی او باز می گردد.

گر چه کوشش او در نجات تاریخ، کلی است، ولی کوشش مشروط است. یعنی در حالی که رستگاری ابدی را به عنوان هدف اصلی در نظر می گیرد، می خواهد عدالت دنیائی این جهان را در راه وصول به این رستگاری، شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلافهائی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم - این دو نیروی عظیم جهانی - در بعضی از جنبه های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق در آوردن یک ایده آل اجتماعی، دارای نقطه های مشترک بسیاری هستند. اختلاف نظر اسلام و مارکسیسم در مورد خاص تاریخ، روشنگر و آموزنده است. در واقع ما می توانیم از این تضاد نظر میان آنها معلومات ذی قیمتی برای روشن کردن این مسأله قاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیر تاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آن که از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه، خوب تعریف می نماید، در پاورقی هم توضیح می دهد که کلمات خوب یا بد کاملاً به جا به کار نرفته است. مثل اینکه می خواهد بگوید خوب یا بد در صورتی است که انسان به اخلاق معترف باشد. اما کرملین بعداً انکار کرد که هدف نهائی کمونیسم، دارای جنبه اخلاقی باشد. مع ذلک یک عامل نیرومند اخلاقی، در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می شود.

این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می شود، کمونیسم، اگر چه بعداً تاریخ را یک سیستم بسته شمرده که به خودر خود کفایت می کند و به ماوراءالطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب همان چیزی که هدف اسلام است آغاز شد و از این جهت، هنوز هم دنیای خارج، مخصوصاً آسیا نسبت به آن نظر مساعد دارد. یعنی بر اساس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر مساعد دارد و حداقل قسمتی از ناتوانی آن برای نیل به این هدف برقراری یک جامعه خوب در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان بینی آن در ماوراءطبیعت.

سپس می گوید:

این جنبش جنبش مارکسیستی با انسان دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسیسم، همه مسائل را در این جاه طلبی، منحصر و متمرکز می سازد و خود را وقف آن می کند. و با تمام فعالیت هائی که آزادی خواهی دنیوی و انقلابات آمریکا و فرانسه نیز داشته اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه ی تخم مرغها را در یک سبد می گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می سازد و مصمم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنی دارد و نه ارزش و در آخرین مرحله نتیجه گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به عنوان یک عامل شرکت کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فردا، معنایی ندارد.

بنابراین انسان در مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به هر حال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنی نا معینی پیدا می کند و این تنها معنی برای شخص او و دیگران است.

آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه ی قطعی همین طرز فکر است. که مانع از کشتن، شکنجه کردن، یا استثمار یک انسان شود اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه کردن، یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم، دلیلی وجود ندارد.

سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرز فکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می گوید:

هم اکنون گفتیم که برای مسلمانان، تاریخ دارای اهمیت است اما برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمیت دارد و اختلاف آنها در این معنی بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و بر خلاف هندو، آنچه را که در این جهان می گذرد، با معنای دوام و استمرار می نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی ترین و پسنندیده ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلند پروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اول را داشته است بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام اول را دارا خواهد بود مع ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معنی است که از نظر اسلام، هر حادثه ی این جهانی، دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می شود، هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنی ابدی و یک معنی آنی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به سهم خود، در روز محشر مسؤول آن عمل است.

یعنی هر عملی که انجام می دهیم، در دنیای آینده به نوعی دارای عاقبت است. پس به عبارت دیگر، هر عمل باید از یک سو به تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر در رابطه اش با گسترش تاریخی، این نوع قضاوت، هم می تواند علمای ماوراءالطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت - یعنی جهانی که ما در آن زندگی می کنیم - مناسب است و از طرف دیگر با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنی دارد، معنی نهائی، ولی این معنی به خود او محدود نمی شود.

به عبارت بهتر می توان گفت که مقیاس ها و نمونه هائی یافت می شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل بر طبق آنها باید قضاوت شود و عملاً نیز قضاوت شده است. برای مورخی که روشهای استقرائی را به کار می بندد، صرف نظر از هر نوع عقیده ای که درباره ماوراءالطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحت استدلال ما را درباره جنبه غیر دینی و تاریخی دریابد. آنهائی که از انکار متعالی آغاز می کنند، سرانجام عملاً و نظراً به انکار همه ی ارزشها کشیده می شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه تنها وسایل بر طبق هر ملاکی که اتخاذ شوند، بی اعتنا به اخلاق و حتی ضد اخلاقی هستند بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته استعدالت اجتماعی که ابتدا به مثابه ی هدفی مورد نظر مارکسیست ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زائد و در خدمت عملیات قدرت آشوب گرای دنیائی یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت - که تماماً جنبه این جهانی داشت - به سرعت تلخ کام شد. هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد.

این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش های اسلامی را از تندروی ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان هائی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر بعد از ختم تاریخ متجلی می شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعا و منفردا در ورای این جهان بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه ای دیده اند که به گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است.

پس یک نوع جامعه ای یافته اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است. سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است.

خوانندگان عزیز، خود می توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می گوید: تصدیق کردیم که اسلام اصولا یک دین است. علی هذا امری است عمیقا شخصی و مآلا از تمام قانون های ویژه و محدود جهان غیر دینی بالاتر قرار می گیرد. مع هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجه مخصوص و آشکار داشته است. اصولا چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است علی هذا اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جائی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است.

یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می بینیم که برای بر پا شدن جامعه ایده آل به جای خواهش های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می توان گفت: مسلمان حقیقی در جامعه ایده آل زندگی می کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد.

پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدائی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوئیم باید بگوئیم: این قلمرو خدا در روی زمین است و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار بریم باید بگوئیم: این جامعه ی خوب و ایده آل است.

نظام اسلامی تدابیر و برنامه هائی در رشته های مختلف پیشنهاد کرده است که این گونه سرمایه داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن، اسلام دست افراد را آن گونه باز نگذارد و مختار نساخته است که بتوانند این همه سرمایه را گرد آورند و راه هائی جلو پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویقها و ثواب هائی وعده داده، جرائم و کفارات و سیاست هائی مقرر کرده است که خود به خود، تعادل ممکن برقرار می گردد.

در اجتماع اسلام، مال و سرمایه هرگز نمی تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومتها و انتخاب این و آن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی نیازی و کار و تلاش اهمتی داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هر چه بیشتر از نعمتها و مواهب طبیعی امر فرموده و عمران اراضی و احداث قنوات را ستوده است از اشخاص نیکوکار و فعال و تولید کننده و آباد کنندگان زمینها - نه به عنوان یک ثروت اندوز و سود جو، بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندیهای جامعه دارند - تشویق و تقدیر می نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می نمایند و از چگونگی به کار انداختن انفاقات و مخارج آنها می شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف گرانه، در راههای باطل صرف شود، و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع، مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلا مال اندوزی و جمع مال به عنوان یک هدف و لحاظ استقلال برای بشر عیب و عار است اما کسب مال نه به عنوان یک هدف بلکه به قصد استفاده های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل الله، کمال افتخار می باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است. چنانچه انفاق آن هم در راه امور اجتماعی و عام المنفعه و سعادت جامعه، ممدوح است. اما نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر، اثری ندارد و هر کس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است: من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثادینه: هر کس به ثروتمندی به خاطر ثروتمندیش تواضع کند، دو سوم دینش از بین رفته است.

این حدیث، بسیار حساس و پر معنی است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمیتی که به آن داده است و درجه ای که برای آن قائل شده است را نشان می دهد. در قرآن مجید در ذیل داستان قارون - یهودی سرمایه دار - می فرماید:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين
* * * زیر نویس =سوره ی قصص، آیه ی 83.

[3] تفسیر مجمع البیان، ص 269.

[4] بحار الانوار، ج 69، ص 175.

[5] اسدالغابه، ج 2، ص 331 و سنن ترمزی کتاب مناقب، حدیث 3797.

[6] اسدالغابه، ج 2، ص 331 و سنن ترمزی کتاب مناقب، حدیث 3797.

[7] نظم درالسمطین، ص 190 و 191.

[8] نظم درالسمطین، ص 190 و 191.

- [9] در همین کشور خودمان، طبق نوشته ی کیهان شماره 10474، در ظرف نه ماه، سی و نه میلیون ارز از کشور، به وسیله 50 شرکت، خارج شده تا ایرانی های خارجی پسند بتوانند روزانه صد هزار قوطی آبجو خارجی سر بکشند، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.
- [10] بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی کند.
- [11] سوره ی زخرف، آیه ی 32.

نتیجه

اگر چه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت شناسان و تحقیقاتی که در معنی عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد چنین نتیجه گرفته می شود که:

اولا بر حسب لغت، اگر چه عدل و قسط مترادف نیستند، هر کجا یکی از این دو واژه به تنهایی در گفتاری باشد، به مطلق عدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد.

اگر چه به نص علمای ادب، استعمال هر یک از این دو کلمه به جای یکدیگر، خصوصا کاربرد لفظ قسط به جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی باشد، اما دلالت این دو لفظ، بر مطلق عدل و قسط، وقتی به تنهایی در کلامی باشند، قابل انکار نیست.

مگر اینکه قرینه ای بر اراده ی معنای خاصی، وجود داشته باشد که در این صورت، به قرینه، آن معنا اخذ می شود نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص. و همچنین ظلم و جور نیز اگر منفردا در کلامی بیابند و قرینه ای نباشد، هر کدام بر مطلق وضع شیء در غیر موضع دلالت می نمایند که: تصرف در ملک غیر بدون رضایت او، تجاوز از حد، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت، از مصادیق آن می باشند. هر چند ظلم در مطلق وضع شیء در غیر موضع خود و تمام آن که از جمله ظلم حاکم است، ظاهر است.

و اما جور در خصوص معنی جور حاکم، شاید ظاهرتر باشد و بدون قرینه ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی توان آن را به کجروی و انحراف از حق و معانی دیگر تفسیر کرد.

اما اگر عدل با قسط، ظلم با جور در کلام آمده باشند، قرینه است بر این که از هر کدام، معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست. ثانیاً یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می تواند عدل مطلق و همه جانبه برقرار سازد، مکتب اسلام است.

و ثالثاً یکی از مواد مهم برنامه ی نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده دار آن می باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد هر چه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظامات دیگر شده و می شود، بر اساس همین ماده است و بزرگترین دلیل بر بطلان آن نظامات و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هدف اگر چه بطور کامل و مطلق در زمانی که حضرت پیغمبر و حضرت علی - علیه السلام - رسماً هم عهده دار حکومت اسلامی بودند، به واسطه عدم اجتماع شرایط محقق نشد و در اعصار سائر ائمه معصومین - علیهم السلام - هم امکاناتی نبود، اما همان مدت کوتاه زمامداری رسیم حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - در مدینه - بعد از هجرت - که آغاز تشکیل حکومت رسمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی - علیه السلام - و قیام تاریخی سیدالشهداء - علیه السلام

- و سیره تمام ائمه طاهرين که مسؤوليتی را در حکومت زمامداری غاصب غير عادل قبول نکردند و مبارزه منفي را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معين کرد و به مردم فهماند که آن نظاماتی که غاصبان بوجود آورده اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

علاوه بر این که روش ائمه - عليه السلام - برنامه امامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسلمان را مکلف کرد تا به هر نظامی که در خلاف این جهت باشد معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که حکومت حق و عدل را به زمامداری حضرت مهدی - عليه السلام - اهل بیت - عليه السلام - نوید داده اند، با تکیه به این امتیاز که زمین را پراز عدل و قسط می نماید بطور صریح، دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی - عجل الله فرجه - را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده اند.

و از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده نگری، در انسان یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می آورد که هیچ چیز، جز عدالت و قسط او را قانع نمی سازد.

بر اساس این بررسیها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر یعنی شرح و تفسیر احادیث *يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا* می پردازیم و نتیجه می گیریم که عطف قسط، به عدل، و ظلم، به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسبی که نظام امامت استقرار کلی و تمام پیدا می کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسر گیتی را فرا می گیرد، نوید دهند.

اگر چه *يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا* هم این معنی را افاده می نماید، اما در جمله *يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا* که عدل در برابر

جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجه به این که در عطف، باید از کلمه معطوف معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل، حاکم و عدل نظام و رژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است. و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت ها و نصیبهها استبه معانی دقیق و صحیحی که قبلا توضیح داده شد.

بنابراین نباید کسی تصور کند که عدل انبیاء و عدل اسلام و عدلی که در زمان ظهور حضرت مهدی - عجل الله فرجه - به وسیله آن حضرت مستقر می شود، فقط عدل روبنائی، ناقص و یک بعدی است. یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند.

چنانکه تذکر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است استفاده می شود که تمام ابعاد عدل در نظر است؛ هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیر بنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه ی آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی نارضایتی و نگرانی، و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی نیازی و حسن تفاهم با هم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده آل و شرافتمندانه، و در خور شأن انسان؛ و این است آن مجتمعی که انسانها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب العین خود قرار دهند و آنی و لحظه ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می توانند فاصله های اجتماعی، فکری،

مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهائی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهانگیر گردد و جهان با دست پاک پاک‌ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابریها و تبعیضات بر طرف گردد و نعم الهی به عدل و بر اساس معیارهای الهی و اسلامی، توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه ی مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استثمار، خط بطلان و پایان کشیده شود، و دست حکام و فرمانروایان خیانت کار و عیاش، از بیت المال و اموال عمومی و سرمایه هائی که همگان در آنها حق دارند کوتاه شود؛ ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند.

جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانکها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی هوائی و بی امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز، و به انتظار آن روزگار جلو می رویم، کوشش می کنیم و اجتماع را هر چه اسلامی تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می سازیم انشاء الله تعالی.

و لا حول و لا قوة الا بالله العادل القائم بالقسط، العليم الحكيم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين 6 جمادی الثانیة 1398 مطابق با 24 اردیبهشت 1357.

فهرست مطالب

2	مقدمه
8	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با چگونگی های ذهنی و فکری
12	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با وحدت جامعه و حکومت جهانی
23	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با مساوات اسلامی
34	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدالت اجتماعی و زمامداری
41	نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام
43	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدل و قسط
45	معنای احادیث فوق:
46	نظام امامت، نظام عدل و قسط است
49	بحثی در الفاظ مترادف
51	معنی ظلم
51	معنی عدل
53	معنی قسط
54	قسط در قرآن مجید
57	قسط در نهج البلاغه
58	ابعاد متعدد عدل
61	عدل حاکم
62	بعد قانونی قسط و عدل
64	بعد اقتصادی قسط و عدل
66	بعد اجتماعی قسط و عدل

70 تقسیم سهام بر اساس واقع
75 انقلاب در نظام مالکیت
99 نتیجه
104 فهرست مطالب